

# و حید

در این شماره :

اینهم آخر و عاقبت دکترها و مهندس های خودمانی (پارسا توپسرگانی) ملکم استاد ساختن سه تار (عبدالحسین سپنتا) دانشجویان (ترجمه دکتر قو کاسیان) نهضت مسلمانان سیاه آمریکا (ترجمه دکتر سلما سی زاده) شهید گرسنگی (ترجمه فیروز حریری چی) درامی از زندگی (ترجمه نصراله سروش) - عادات مردم خراسان (شکورزاده) - گزارشهای محرمانه ما موران نظمیهدراوایل مشروطیت - ملا نصرالدین کیست؟ (ذکائی) - بیضائی (وضع آموزشی دانشگاهها - چرا به قصر چهلستون اردستان توجه نمیشود؟ (رضاقلی حکیمی) بخش باستان شناسی - حکم حاکم فارس - زن مست (ابوالقاسم حالت) مرداد ماه (مسعود سعد سلمان) انگشتر جمشیدی (اعلم الدوله) گزارش حکمران اردبیل به محمد علی شاه و اعلانی در منع رشوه خواری - دایرة شرع وسیع است... لنجان - اخبار و...



پژمان بختیاری

بها : ۵ ریال

سال پنجم - دوره جدید - شماره ۱۶  
 چهارشنبه ۱۶ مرداد ماه ۱۳۴۷ = ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۸۸ = ۷ اوت ۱۹۶۸

# د جدید

در این شماره :

اینهم آخر و عاقبت دکترها و مهندس های خودمانی (پارسا توپسرکانی) ملکم استاد ساختن سه تار (عبدالحمین سپینسا) دانشجویان (ترجمه دکتر قوکاسیان) نهضت مسلمانان سیاه آمریکا (ترجمه دکتر سلما سی زاده) شهید گرسنگی (ترجمه فیروز حریری) درامی از زندگی (ترجمه نصراله سروش) - عادات مردم خراسان (شکورزاده) - گزارشهای محرمانه ما موران نظمی در اوایل مشروطیت - ملا نصرالدین کیست؟ (ذکائی) - بیضائی) وضع آموزشی دانشگاهها - چرا به قصر چهلستون اردستان توجه نمیشود؟ (رضاقلی حکیمی) بخش باستان شناسی - حکم حاکم فارس - زن مست (ابوالقاسم حالت) مرداد ماه (مسعود سعد سلمان) انگشتر جمشیدی (اعلم الدوله) گزارش حکمران اردبیل به محمدعلیشاه و اعلانی در منع رشوه خواری - دایرة شرع و سبب است... لنجان - اخبار و...



پژمان بختیاری

بها : ۵ ریال

سال پنجم - دوره جدید - شماره ۱۶  
 چهارشنبه ۱۶ مرداد ماه ۱۳۴۷ = ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۸۸ = ۷ اوت ۱۹۶۸

استخدام کردم و گاهی خورش قرمه سبزی و کشک و بادنجان برایم درست میکرد.

يك روز پیش من آمد و گفت «حاج آقا، يك دكتر آید و هزار لیر میفروشند اگر پولی بدهید و من آنرا بخرم تا آخر عمر ممنون شما هستم من فکر کردم که پایان کارم معلوم نیست و در زندگی چند هزار کار خوب و بد کرده‌ام اینهم یکی از آنها پولی دادم و او رفت و دكتر آخريد و برفقا اطلاع داد که دكتر شده است، از آن بعد هر کس او را صدا میزد «دکتر» میگفت «بله» و هر وقت من صدا میزدم «دکتر» میگفت متشکرم.

در ایران عنوان دكتر، قائم مقام عناوین حکیم و حکیم باشی و طبیب بوده است و پیش از اینکه این واژه خارجی بزبان ما وارد شود، همه جا معالجات را حکیم گفته‌اند که دلنشین تر از همه شیخ اجل گفته:

«عشق بازی نه طریق حکما بود ولی

چشم بیمار تو دل میبرد از دست حکیم

که در این دستور رعایت حال آنها شده و پزشکان مستثنی شده‌اند، در مورد استادان دانشگاه هم احتیاجی بعنوان دكتر ندارند چون در حقیقت خود آنها دكتر میسازند بنابراین دودسته چیزی ضرر نکرده‌اند و بقیه دكترها و مهندسها اگر تخصص در کاری

پارساتویسرکانی

## اینهم آخر و عاقبت دكترها و مهندسهای خودمانی

مطلب را درز گرفتم.

گویا در کشور آلمان همان طور که اصفهانها آنها بهر کس میگویند «استاد» و به زنش هم میگویند «زن استاد» و معتقدند هر کس در کار خودش استاد است، بهر بنده خدائی که در رشته‌ای تخصصی داشته باشد اعم از اینکه آبجو-سازی باشد یا شراب سازی یا پرده دوزی باشد یا علاقه‌بندی عنوان دكتری یا مهندسی می‌دهند و این قبیل افراد وقتی وارد ایران میشوند برای اینکه خودی نشان بدهند و بگویند «کلك ما نیز زبانی و بیانی دارد» يك کلمه دكتر و مهندس جلو اسمشان می‌گذارند و ناز برفلك و حکم بر ستاره میکنند و از اینها بدتر آنها هستند که این مرحله را نیز طی نکرده‌اند و دكتر و مهندس خود را قالب میزنند تا آنجا که واحد پور، و «ذبیح الله قدیمی» هم مهندس احد پور و دكتر قدیمی شده‌اند.

مرحوم حاجی امین‌التجار اصفهانی می‌گفت وقتی در رم بودم يك ایرانی که هیجده ماه زندان کشیده بود نزد من آمد من او را

حذف عنوان «دکتر» و «مهندس» که این اواخر بصورت القاب و در بعض موارد بصورت فکاهی در آمده بود از کارهای خوب این دوات بشماراست و با اینکه چندین دكتر هم در هیئت دولت دارند دندان روی جگر گذاشتند و چنین تصمیمی گرفتند.

ظاهراً ما عنوان دكتر و مهندس را از آلمان‌ها تقلید کرده ایم اگر بجای این تقلید اسم، رضمش را هم تقلید می‌کردیم یعنی طرز کار و فعالیت و مقاومت در برابر مشکلات را از آنها می‌موختیم اکنون کویر لوت گلزار ارم شده بود.

من در گذشته چندین مقاله در خصوص حذف عنوان دكتر و مهندس و حذف ارزش مدرک تحصیل در امر استخدام اداری نوشتم بتریح قبای آنان که دلشان می‌خواهد به آنها دكتر و بیخانمشان خانم دكتر بگویند برخورد و چون دیدم نتیجه‌ای جز آزرده‌گی خاطر بعضیها ندارد و آنها که باید این تصمیم را بگیرند خودشان يك پا دكتر یا مهندسند دلشان غنچ می‌زنسد که دكتر و مهندس خطابشان کنند

دارند که مردم میبینند و تعریف میکنند و نباید بیش از این با این دو عنوان خلط مبحث کرد و مردم را به شبهه انداخت تا آنجا که یکی برای معالجه اسهال فرزندش بدوست فاضل ماد کتر شفق مراجعه کند و دیگری برای ختنه کردن کودکش با آقای دکتر امینی تکلیف نماید.

این اواخر آنقدر دکتر و مهندس قد و نیم قد ظهور کرده بود که اصل کاریها تحت الشعاع قرار گرفته بودند و همانگونه که در قدیم صاحبان القاب بایک لقب «قلندر الملکی» و «سلندرالدوله ای» بدیگران مباحثات میکردند اینان نیز با لقب «دکتری» و «مهندسی» تفاخر مینمودند.

البته میدانید القاب و عناوین وقتی در ایران زیاد شد معنی و مفهوم خود را از دست داد، در آغاز کار، گاهی خلفاء و سلاطین بکسانیکه رشادت و قابلیت خاصی داشتند لقبی میبخشیدند، مثلاً وقتی محمود غزنوی خراسان وری را فتح کرد خلافت بغداد او را به یمین الدوله ملقب ساخت، بعدها نیز خانهای مغول و بدنبال آنها جانشینان آنها به یک سردار شجاع، عنوان خان و خان خانان میدادند تا قرن پیش بجتهاتی که یکی از آن جهات، خالی بودن خزانه و جهت دیگر تفنن صاحب کارها بود لقب بخشی رواج یافت، تا آنجا که ناگزیر شدند بگویند «مالیده» و همه القاب را لغو کردند.

ناصرالدین شاه وقتی دید مشتریان لقب فراوانند و شاهزادگان حاضرند پیشکشی لایق بدهند و لقب بگیرند به لقب بخشی یا بعبارت دیگر به لقب فروشی پرداخت و بفاصله یکی دو سال، یکی دو هزار لغت مستعمل عربی از قبل «رکن» و «نیر» و «اعظم» و «معمده» بصورت - رکن الدوله و معتمد الدوله درآمد و چون دامنه تلفات مستعمل عربی در زبان فارسی محدود به سه چهار هزار بود ناگزیر از «سلطنت» و «مملک» و «ممالک» نیز ترکیباتی ساختند سپس چون تقاضا زیاد و عرضه کم بود از لغات ترکی و عربی و فارسی ترکیبات دیگری مانند «ترب نظام» و «امیر بهادر» و «بیر حضور» و «سعید دیوان» و «قوام لشکر» و «عماد دفتر» و «معلمین التجار» و «ملیح الشعراء» و «سردار جنگ» و «نصیر الاطباء» و «اشجع الحکماء» قالب زدند و این کار به حدی بالا گرفت که ناصرالدین شاه برای لقبی که میخواست به عبدالصمد میرزا حاکم زنجان بدهد نوشت که من در طهران در «مضيقه لفظی» قرار گرفته ام خودتان لقبی پیدا کنید پیشنهاد نمائید و عبدالصمد میرزا بتحریر یک مرد فضول کلمه «نتم الدوله» را پیشنهاد کرد و بعد از صدور فرمان معلوم شد «نتم» در لغت بمعنی باد خفیفی است که از کسی صادر شود «قابل توجه آقای تندر کیا مؤلف کتاب های شاهین که نوشته اند شاهین نه نشر است و نه نظم بلکه نتم است» اگر چه سخن

بدر از آن کشید این راهم بگوئیم که عین دستگاه لقب بخشی پایتخت در ایالات و ولایات و حتی در قصبات دایر بود که آن لقبها را لقب محلی میگفتند.

مثلاً حاکم کاشان به نایب حسین کاشی لقب سردار اسلام و به ماشاء الله خان لقب سالار جنگ داده بود از کسانی که لقب زیاد بمردم غرب ایران داد یکی سالار الدوله بود، سالار الدوله برای جنگ با مشروطه خواهان نیروئی در حدود هشت هزار نفر از عشایر غرب و مردم ملایر و نهاوند فراهم کرد و بتمام این هشت هزار نفر لقب «سالار» و «سردار» داد وقتی در نزدیکی ساوه شکست خورد قوای او که غالباً پابرهنه و آسمان جل بودند هر کدام بایک لقب بخانه خود بازگشتند و بکار آزاد که همان عمله گی و خدمتگاری باشد پرداختند من یکی از سالار و سردارها را که لقبش «سالار ارفع» بود در کرمانشاه دیدم چندی مفلوک و بیکار بود تا خدا خواست و در یک دکان نانوائی کار برایش پیدا شد و ترازودار نانوائی گردید و سر و وضعش درست شد. دوسه ماه گذشت یک روز او را دیدم بیکار میگردد پرسیدم چرا از کار دست کشیدی. آهی کشید و گفت این لقب سالار ارفع مرا بیچاره کرده هر کس میآمد و صدامیزد سالار بگوید نان دو آتشه برای من بپزند، «سالار بگو» ما رازود تر راه بیندازند کار داریم من خسته شدم و کنار گذاشتم و حالا سفیل و سرگردانم.

از: عبدالحسین سینتا

اصفهان

## ملکم استاد ساختن سه تار

سه تار را اهل ذوق ساز عرفا  
و یا ساز مجلسی میخوانند زیرا  
دارای صدائی آرام و لطیف و  
مجلس آراست. ارتعاش سیمهای  
نازک آن با نوك ناخن هنرمندی  
که آنرا در کنار گرفته باشد و  
بنوازد بارگ جانها سروکار دارد  
و دلها را مینوازد، مخصوصاً  
اگر آواز مثنوی آرام و گرمی هم  
با آن توأم شود.

شبی بود تاریک، بنام توسعه  
معا بر خانه ملکم استاد ساختن  
سه تار را خراب کرده بودند،  
یک اطاق و قسمتی از دیوار نیمه  
خراب منزلش باقی مانده بود،  
همان اطاقی که هم خوابگاه و  
محل زندگی او بود و هم کارگاه  
ساختن و تعمیر تار و سه تارش،  
برای آنکه حد فاصلی با خیابان  
جدید الاحداث داشته باشد ناچار  
شده بود خشتهای باقیمانده از  
دیواری را که شهرداری خراب  
کرده بود رویهم چیده خانه را  
از خیابان باین وسیله مجزا سازد  
ولی ارتفاع این خشت چینی  
باندازه ای بود که باسانی ممکن  
بود از روی آن پا بداخل محوطه  
کوچک باقیمانده از منزل ملکم  
بگذارند، بهمین جهت منزل  
ملکم در نداشت و آمد و شد از

روی خشتهها انجام میگرفت،  
بقول شاعر:

فدای خانه در بسته ات  
شوم مجنون

زهر طرف که نظر میکنم  
بیابان است

خیابان خرابی را که از  
دولت سر شهرداری یکسال بحال  
ویرانی باقی بود و مدتها آسفالت  
نشد بنام « حکیم نظامی »

نام نهادند ( در صورتیکه حق  
این بود بنام ملکم خان مدیر

روزنامه قانون و مشروطه -  
خواه معروف که خود اهل جلفای

اصفهان بود و یا بنام صدر،  
بزرگ که در زمان فتحعلی شاه

موقعی که شاه دستور قتل عام آرامنه  
جلفا را صادر کرد و او کمر همت

بسته نزد شاه رفت و با پرداخت  
چند هزار اشرفی خونبها، آرامنه

را از کشتار ظالمانه فتحعلی شاه  
نجات داد، این خیابان نام -

گذاری میشد که ارتباطی با  
اصفهان و آرامنه داشت در هر حال

این بی سلیقگیها در نامگذاری  
خیابانها زیاد است، از آن

بگذریم) برای ماهها بلکه شاید  
متجاوز از یکسال یا دو سال این

خیابان بحال خرابی باقی بود  
و در همان ایامی که روی آسفالت

خیابان چهار باغ را روزی دو  
سه بار آب پاشی میکردند آرامنه  
مقیم جلفا میان گرد و خاک غوطه  
میخوردند ولی گرد و خاکی که  
از تند روی اتوموبیلهای تازه  
بسدوران رسیدگان اصفهانی  
برمیخاست نمیتوانست مانع از  
آن شود که چند تن دوستان ملکم  
در آن خانه نیمه ویران دور او جمع  
شوند.

در همان اطاق کوچک کثیف  
که درش بطرف خیابان پر از

گرد و غبار باز میشد و دیوار و  
حدی بخوبی برای آن باقی

نگذاشته بودند دوستانش در پرتو  
چراغ نفتی کم نوری که بالای

لوله آن بشکل کلاه حاجی  
میرزا آقاسی بطور کج شکسته

و دود زده بود می نشستند،  
بر طاقچه اطاق یکی دو تار و سه تار

که برای تعمیر آورده بودند  
میان گرد و خاک و تار عنکبوت سر

بر سر هم نهاده و گویا عزا گرفته  
بودند، و چند تار نیمه تمام و یا

شکسته هم بدیوارهای گلی اطاق  
آویخته بود نور چراغ بحدی

ضعیف بود که ارهها و لوازم تار  
سازی که در گوشه و کنار اطاق

بطور پراکنده ریخته بود بخوبی  
دیده نمیشد، جلو ملکم که روی



صورتش عرق جاری میشد، با غرور و افتخار صحبت میکرد، زنده دل و شجاع بود، ولی بخوبی معلوم میشد که در پس این قیافه یک دنیا تأسف و تأثر و نامرادی و غم و اندوه وجود دارد، (ملکوم) **ملکوم دانیالیان** فرزند **گریگور دانیالیان** (که نجار بود) در روز ششم ژانویه سال ۱۸۸۶ میلادی در محله **ایروان جلفای اصفهان** تولد یافت و در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۶ میلادی در جلفا در گذشت و آن بطر خالی شد و در کنار کنده درخت و خاکه اره‌ها در غلطید.

در همان اطاق کوچک میان قطعات نساخته تار و سه تار و کنار لوازم تار سازی دره‌نهای سختی جان داد و چند تن دوستانش جسد او را تا گورستان آرامنه جلفا در دامان کوه صفا بدرقه کردند هشتاد سال زندگی کرد، استاد هنرمند ساختن سه تار بود و بعد از او دیگر کسی سه تار مثل او نساخت سه تارهای اوسبک وزن و وزیبا و خوش صدا بود، وقتی مرد بی وفائی دوستان و بستگان او را سخت آزرده و فقر مالی در فشارش گذاشته بود روزی بسیار افسرده بود بمنزل آمد شروع بگریه کرد آن پیر مرد هفتاد و پنج ساله مانند کودکی میگریست وقتی از او علت ناراحتی‌اش را سؤال کردم فقط باین جمله جوابم داد: از نزدیکترین کسانم بی احترامی دیدم نمیتوانم بگویم! بسیار درد دلها داشت که شدیدتر

فرش کهنه‌ای نشسته بود کنار کنده درختی که از بس روی آن چوب تراشیده بود نصف آن ریش ریش شده و فروریخته بود، بطری نیم خالی سر بکنده گذاشته و در حالی که در خاکاره فرورفته بود مانند سیاه مستی آنجا از پا افتاده بود.

این بود اولین دیدار من از **ملکوم استاد سه تار ساز** معروف که نام او را شنیده بودم ولی آنشب برای خرید یا سفارش یک سه تار بدیدنش رفتم و چنانش یافتم، حالش آنشب بهتر از آن بطری نیمه خالی نبود ولی سه تارهایی که بدیوار آویخته شده بود گویا با من چنین میگفتند:

**مارا چنین مبین، بنشین راز دل پیرس تا با تو قصه‌ها ز گذشت زمان کند**

آنشب نه موقع سخن بودو نه او را حال جواب، ولی بعدها چند بار او را در منزل خود دیدم می‌آمد و می‌نشست و وقتی بقول خودش و حالش را می‌جست، از گذشته داستانها میگفت مخصوصاً از دوره مشروطیت خاطراتی شیرین داشت، میگفت در خیابان دروازه تهران بوده پیرم را دیده، ابراهیم بختیاری را (از آرامنه هم سنگرو مبارز که با پیرم خان جنگها کرده از آرامنه چهارم حال اصفهان بوده است) میشناخت، با آنکه بسیار پیر و شکسته بود معه‌ذا وقتی صحبت میکرد چشمانش مانند مشعل میدرخشید و از میان چین‌های

از همه بی وفائی و نامهربانی نزدیکانش بود و بکسی نگفت و آن درد دلها را بگور برد.

وقتی سه تار شاهکار خود را که چوبش را از یک قطعه بسیار قدیمی چوب کهنه باو داده بودم ساخت از او خواستم روی سه تار نام خود را بنویسد و ضمناً تقاضا کردم نمونه‌ای از اره و تیغه پولادینی که با آن چوب سه تار را می‌تراشید بمن یادگار دهد و بخط خود روی آن امضا کند، آنرا تهیه کرد و بخط ارمنی روی آن این جمله را نوشت و وسیله ساختن سه تار که بیاد بود خودم با آقای سپنتا هدیه میدهم، ملکوم دانیال ۱۹۵۷،

در اسفند ۱۳۳۷ شمسی روزی بکارگاه او رفته بودم و بقول خودش و حالش راجسته بود،

## شرح حال پیرمان بختیاری بقلم خودش

نام حسین تخلصم پیرمان تولدم در روز میلاد حضرت سید  
الشهدا بسال ۱۲۷۹ خورشیدی در تهران

از یکسالگی بر اثر اختلافات لایعنی و شاید بر معنای  
خانوادگی از دامان مادر جدا شدم و پدرم علیمرادخان هم پیوسته  
در مسافرت بود و من در خانه خوبشانم اندک اندک بزرگ میشدم  
در نه سالگی پدرم نیز در گذشت و مرا با ثروتی قابل توجه بخواهر  
زاده شریف خود مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد سپرده وصیت  
کرد که همان سال مرا به اروپا بفرستند اما به بختیاری فرستادند  
پس از دو سال بیماری به تهران آمدم و بر اثر زمین گیر شدن عمه  
زادهام تحت قیمومت فرزند رشید ولی پر مشغله مرحوم  
جعفر قلیخان سردار اسعد وزیر جنگ اعلی حضرت فقید قرار  
گرفتم و کسی نبود که بوضع من رسیدگی کند،

کفش و تن پوش گدایانه من داشت مرا

خجل از هم نفسی شرمگن از رهگذری

چشم معصوم رفیقان به تأثر نگران

بر من و هر نگهی بر دل و جان نیشتری

حس همدردیشان فطرت حساس مرا

کوفت چونانکه دگر راست نکردم کمری

زان زمان عقده تحقیر چنان خورد مرا

که نماد از من و شخصیت ذاتم اثری

در سر هر مهم از مدرسه براندندی خوار

با پس افتادن ما هانه که بد مختصری

با این ترتیب در همه عمر نه چیزی آموختم نه پیشیزی  
اندوختم.

وز پس عمری ولگردی و تریاک کشی

یافتم کاری شایسته کوتاه نگری

بلعجب کاری چون پیشه اکناس خسیس

خشک لب نانی از نان گدائی بشری

سرانجام مرحوم اسعد نیز بجهان دیگر شتافت و

یک پشیزم ز همه سال پدر بهره نشد

که نه بودم سندی نی ز تمول خبری

با اینحال.

بنفط شهر تکی یافتهام لیک بدهر

نتوان یافت زبون مایه تر از من بشری

گاهگاه چیزی بنام شعر بهم می باقم.

وسه تار میزد این شعر را برای  
اوشروع کردم و اینک تقدیم آقای  
دکتر وحید نیا دوست عزیزم مدیر  
هفتگی وحید می کنم:

## ملکم تار ساز

بجلفا یکی پیر وارسته است  
که کنجی نشسته است و در بسته  
است

نگردند مردم چو دمساز او

نباشد کسی محرم راز او

چو از گفتگوها نشیند کنار

بود گفتگوی دلش با سه تار

بجلفا شناختندش از دیر باز

بود نام او «ملکم تار ساز»

سه تاری که با دست خود ساخته

تراشیده و سیمش انداخته

بر آرنج چپ دستش خم کند

سپس پردهها را منظم کند

دهد گوشمالش که میزان شود

بهر پردهای کوکش آسان شود

سرانگشت آن پنجه پینه دار

سپس خم کند روی سیم سه تار

چو ناخن بر آن سیم گردد قرین

بر آید از آن کاسه بانگی حزین

صدائی با هستگی دلنواز

غم انگیز و آرام و پرسوز ساز

صدائی که توصیف آن مشکل است

همین بس که گویم صدای دل است

نه از کاسه خشک چوبینه ایست

صدای دل از داخل سینه است

در آن حال ملکم عجب دیدنی است

صدای دل اوست از ساز نیست

غمین چهره او جبین پر ز چین

دو چشمش چو دو مشعل آتشین

بقیه در صفحه ۲۴

از: دوشیزه شاهاندوخت نویسنده

معاصر ارمنی

## « دانشجویان »

ترجمه: دکتر هراند قوگاسیان

دوستی داشتم که «وارتوهی» صدایش میکردند دختری سیاه چرده بود و هیكلی درشت داشت و مدرسه خواهران تارك دنیای کاتولیکها را تمام کرده بود. بهمین لحاظ خواندن و نوشتن زبان فرانسه را خوب میدانست.

«وارتوهی» درس پانزده سالگی بر آن شد تا شغلی مناسب بدست آورد. روزی بمن گفت میخواهم ماشین نویسی یاد بگیرم تا بهتر بتوانم کاری بدست آورم. او زبان فرانسه را به مراتب بهتر از من میدانست و همیشه مرا تشویق میکرد که من نیز ماشین نویسی یاد بگیرم. و هر بار قول میداد که دریاد گرفتن فرانسه طوری بمن کمک خواهد کرد که در مدت کوتاهی بتوانم مثل خودش بخواندن و مکالمه پردازم.

من از پیشنهاد او بسیار خوشحال بودم با خواهش و تمنا رضایت مادرم را جلب کردم اما پدرم بسختی اجازه داد زیرا او از رفتن آمد من بشهر نگران بود. آموزشگاه ماشین نویسی که ما در آن اسم نوشته بودیم درست

رو بروی کاخ شهرداری بیروت قرار گرفته بود. من از ابتدا به عاقبت این کار خوشبین بودم و بایکدنیا آرزو و امید و اتکاء بزبان فرانسه «وارتوهی» به این کار دست زدم. من تا آنوقت بیش از چند بار رنگ شهر را ندیده بودم ولی از آن ببعدهر روز با «تراموای» بطرف شهر راه میافتادیم و هر دو از این رفت و آمد لذت فراوان میبردیم زیرا مشاهده محیط تازه شهر و شور و شوق زندگی در مردم، دیدن زنهای شیک پوش و دانشجویان چالاک و زرنگ با چشمانی براق با کتابهایشان که محکم در زیر بغل داشتند. ماشینهای زیبا با زرق و برق جمعیت عابریین و خلاصه فعالیتی که در تمام شئون زندگی شهری وجود داشت و جدونیروی فراوانی در ما ایجاد میکرد.

با علاقمندی و اشتیاق وافر بفرآ گرفتن دروس ماشین نویسی مشغول شدیم. «وارتوهی» بنا بقولی که داده بود کمک لازم را دریاد دادن لغات فرانسه بمن نمود. هنگامیکه معلم بفرانسه توضیح

میداد «وارتوهی» فوراً خود را بمن نزدیک میکرد و جوابی را که میبایست بیان کنم میگفت.

برنامه تعلیم و تمرین ماشین نویسی ما بسیار منظم و مرتب بود. تمرین ما از روی دستخطهایی بود که بعداً بتوانیم انواع مختلف دستخط را بخوانیم و از روی آن ماشین کنیم انجام این کار ابتدا برای ما خالی از اشکال نبود اما وقتی مدتی گذشت دیدیم که چندان هم مشکل نیست و بعداً فقط تمرین میکردیم تا کلمات را سریعتر بنویسیم. ضمناً مدیر آموزشگاه وعده داده بود که پس از فرا گرفتن این فن خود شخصاً برای ما کاری را جستجو کند.

\*\*\*

رفت و آمد روزانه ما بشهر کم کم جالب تر و سرگرم کننده تر میشد. در طی راه همیشه با خود کتابهایی داشتیم که اغلب داستان و رمان بودند. کتابها را در زیر بغل میگرفتیم و در منتهای غرور طوری گام برمیداشتیم که شاید هیچ فیلسوفی مثل ما راه نمیرفت در آن روزها آینده برای ما درخشان



وروزهائی را که در پیش داشتیم پیروزیهای امید بخشی را بما نوید میداد.

در این بین در مسیر روزانه خود در درون «تراموای» دوست من «وارتوهی» با جوانی زیبا و سیاه چشم بنام «هامایک» آشنا شدم. او را روزی سه بار صبح و ظهر و شب درست ساعت معین میدیدیم غالباً پول بلیط «تراموای» مارا او میپرداخت و گاهی هم کتابی در دست میگرفت. پسر جوان با «وارتوهی» بگرمی و صمیمیت صحبت میکرد و از اینکه سر ساعت معین (بدون وعده قبلی) بما میرسید اسباب تعجب و حیرت ما را فراهم کرده بود. درست سر وعده روزی از وارتوهی شنیدم که دوست تازه اش «هامایک دانشجوی دانشگاه امریکائی بیروت است. وی از اینکه دوستش یکنفر دانشجویست بخود میبالید و گاهی هم در پوستش نمی گنجید. روزها موضوع صحبت ما بر سر «هامایک» دور میزد چون مطلب دیگری نداشتیم. پسر جوان به «وارتوهی» طوری وانمود کرده بود که در انتظار رسیدن «تراموای» دقیقه شماری میکند. من در ابتدای امر نمیدانستم که غرض از این آشنائی چیست. وقتیکه دیدارهای روزانه و صحبت های گرم و خصوصی همچنان ادامه یافت آنوقت کمی در اصل

مطلب روشن شدم...  
«وارتوهی» دائماً از هامایک تعریف میکرد و برای نشان دادن درجه عشق و علاقه اش با و بر روی کاغذ مخصوصی با مداد قرمز شکل قلب میکشید و کاغذ را مثل قلب می برید و بر روی آن بفرانسه کلمات زیبایی مینوشت...

اینها چند کلمه بیشتر نبود و همه حکایت از عشق و محبت و علاقه میکرد. «وارتوهی» تصویری را که کشیده و در آن کلمات عشقی نوشته بود بطرز مخصوصی به «هامایک» میداد بدین گونه که در میان اوراق کتابی میگذاشت و در داخل «تراموای» بطرف او دراز میکرد. «هامایک» هم بهمان شکل جواب میداد و ما جواب او را در خلوت با هم میخواندیم و پیش خود تعبیرات عجیبی میکردیم.

پس از مبادله تصاویر و نوشته ها قضیه آندو جدی شد و دیدارهای داخل «تراموای» بدیدارهای خصوصی خارج «تراموای» تبدیل شد.

در مسیر روزانه ما رفته رفته جوان دیگری نیز در کنار «هامایک» سبز شد. این یکی اگر چه زیبایی آن یکی را نداشت ولی حرکات و گفتارش مردانگی و جذابیت خاصی در پر داشت.

«وارتوهی» او را بعنوان

دوست دانشجوی «هامایک» این چنین معرفی کرد. ایشان نیز دانشجوی دانشگاه امریکائی است، از آن بید هر روز سر ساعت معین آندورا با هم «در تراموای» میدیدیم که مارا با هم بگردش و سینما دعوت میکردند ولی ما از رفتن با اینها خودداری میکردیم. آنها گاهی مارا تادر آموزشگاه همراهی میکردند ولی غالباً يك ایستگاه قبل از ما پیاده میشدند. این ایستگاه را میدان «برج حمود» میگویند.

روزی در حوالی دانشگاه

امریکائی کاری داشتیم و با «وارتوهی» تصمیم گرفتیم تا بآنجا برویم اما نمیدانستیم کجاست. پس از تحقیق و سؤال معلوم شد که دانشگاه امریکائی از میدان مزبور کلی فاصله دارد و برای رفتن بآنجا باید مجدداً يك «کورس» دیگر سوار شد در صورتیکه دوستان ما هرگز «دو کورس» سوار نمیشدند.

پس از مدتی روزی رفیق «هامایک» را در يك دکان خیاطی در نزدیکی ایستگاهی که هر روز از «تراموای» پیاده میشدند دیدم او در پشت چرخ دوزندگی نشسته بود و داشت لباس میدوخت. این ملاقات غیر منتظره معمای «دانشجویان» را برای ما حل کرد. چه یاد بودهای شیرینی...

نوشته اریک لینکلن

(۱۲)

# نهضت مسلمانان سیاه آمریکا

ترجمه دکتر جواد سلماسی زاده

## الیجاه محمد

یکی از افسران قدیم و رفیق دیرین و یاری را «محمد فرد» بود. وی در شهر الیجاه پول چشم بدین دنیا گشوده بود. در تابستان سال ۱۹۲۰ خانواده اش از (جورجیا) مهاجرت کرده بودند و بعد از پیدائی فرقه فرد گروه انبوهی از خانواده وی بنهضت اسلامی گرویده بودند و در عداد اعضاء قدیم و فعال ملت اسلام محسوب می شدند. در زمان انجام تشریفات ورود این خانواده بجرگه مسلمانان سیاه واقعه ای عجیبی اتفاق افتاد:

بایسن معنی که در ابتداء گسترش نهضت هم چنان بود که هر نو آئینی نامه ای به محمد فرد مینوشت و خواستار اسم اسلامی جدید می شد. هنگامی که نام نوین بر هر کس گذاشته می شد. اسم عیسویت که یادگار ایام اسارت و بردگی آباء و اجدادش بود به بوتۀ نسیان انداخته می گردید. روی این اصل زمانی که برادران سه گانه پول (Poole) درخواست نام اسلامی کردند، فراموش کرده بودند، تا خاطر

نشان نمایند که آنان برادران صلیبی و بطنی هستند بنا بر این پیامبر (محمد فرد) برای آنان سه نام خانوادگی:

شریف، کریم، محمد تعیین کرد.

وقتی که اشتباه و خطا این عمل نمایان گردید. پیامبر در جواب گفت کاین تسمیه علت غیبی دارد و تقدیر چنین بوده است.

باری الیجاه کریم بادل و جان باین نهضت گروید و وجود خود را وقف پیشرفت (محمد فرد) نمود. و بزودی یکی از یاران وفادار و مورد اعتماد محمد - گردید.

و چون بانی نهضت شوق و حرارت و دل بستگی وی را باین فرقه نوظهور مشاهده کرد ارتقاء رتبه ای بوی قائل شد و مجدداً او را با اسم محمد مفتخر نمود.

بعدها این عمل سنتی گشت که چون میخواستند بکسی عنوان ریاست روحانی اعطاء کنند، نام خانوادگی او را محمد انتخاب میکردند.

بعد از غیبت ناگهانی (فرد محمد) جانشین بلا فصل وی گردید و بدین اکتفا نکرد که در حق وی

مبالغه نمود او را بدرجه الوهیت رسانید، در این مسئله - مسؤل مطلق و منحصر همان الیجاه محمد است. هم اوست که تعلیمات فرد را پایدار و جاویدان گردانید. باری پیامبر در ماه جون سال ۱۹۳۴ ناپدید گردید. بعد اندک مدتی محمد زمام امور ریاست روحانی اسلامی را بعهده گرفت. فرد (محمد) از خاطرها محو گردید با همان وضع هر موز که بمیدان آمده بود باشیوه نامرئی ناپیدا گردید.

حتی بصورت ظاهر پلیس در کار او بهت زده و حیران مینمود. طبق یک گزارش واصل بسدون اعتبار او را در لنگرگاه کشتیهائی که عازم اروپا بود دیده بودند. بعضی گفتند که او گرفتار دام دشمنان نهضت گردید و وی را با طرز اسرار آمیزی ربودند برغم برخی پلیس (دیتریت) یا پاره ای مریدان نابکار در اینکار دست داشتند.

آنچه مسلم است چون پاره عناصر و مقامات دریافتند که اواز دشمنان سرسخت سفید پوستان است و چون حملات مداوم و سخن رانی های آتشین وی متضمن ایرادگیری

و افتاد اصولی از کلیسا بود . بگوش متعصبین فرار سید. این همه دست بدست هم دادند و بناگاه او را از بین بردند. ولی مع الوصف تا کنون علت واقعی تاپدیدي بتحقیق نمونه پیوسته است .

اما پوشیده نماند که قیام محمد ناگهانی و بدون مقاومت و مبارزه انجام نگرفت . و بعد از آنکه نهضت نیرو گرفت وی برای نگهداری ریاست و زمامداری خویش ناگزیر بود تا مبارزه نماید و این مبارزات کم و بیش در داخل نهضت بین دیگران نیز وجود داشت محمد فرد در این

## مخفی نماند

مخفی اهل گیلان و شاعری بنایت ضعیف الجثه بود . روزی امامقلیخان حاکم فارس باو گفت چرا چنین ضعیف و رنجوری گفت همین مقدار هم جای شکرش باقیست که باقی مانده ام زیرا همه مردم نیستی مرا آرزو میکنند و در حقیقت منم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمی ماند.

خان پرسید چطور؟

گفت قربان مگر نمی بینید که همه کس در صدره متعال مینویسد مخفی نماند.

بازی سیاسی طرف آنکسیکه در مبارزه و فائق می گردید می گرفت نسخ تعلیمات و طبیعت گفتار و ماهیت عمل پیامبر (محمد فرد) شقاق و نفاق و نزاع و دسته بندی را غیر قابل اجتناب کرده بود . باری وی تخم نفاق در مزرع دل ساده و انتقام جوی سیاهان کاشته بود .

باری در سنوات نخستین نهضت یکی دیگر از مریدان وفادار و از افسران عالی رتبه و مورد اعتماد فرد بنام عبدالمحمد معبدی دیگر را بنیاد نهاده دائماً این شعار ورد زبانش بود ، پیوسته این مسئله را سیاهان گوشزد می کرد و من باب تلقین تکرار می نمود که :

«سیاهان امریکائی نیستند و نباید به میهن و پرچم و ملیت امریکا دلبستگی داشته باشند»

او می گفت این امر غیر منطقی است که شما برای ابقاء پرچم و سرافرازی ملت امریکا جان فشانی نمائید در حالی که در تحت همان لوآتأمین مالی و جانی ندارید و از دست شیاطین سفید پوست در امان نیستید و از مساوات و آزادی برخوردار نمی شوید .

در زیر همین پرچم شما را بی سواد و نادان نگاه میدارند و

مانند عروسک آلت دست و بازیچه لهو و لعب خود گردانیده اند. از همه بدتر شما بچشم غلام و کنیز و برده و بنده نگاه می کنند»

اما برعکس گروه منشعب - عبدالمحمد مردمان اصولی بودند ملت و قانون احترام قائل بودند و از بیگانگی منتفر بودند و پرچم امریکا را محترم می شمردند ولی مع ذلک این فرقه بقول معروف خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود بزوی از هم پاشیده گردید .

## شعر دزد

و

## شاعر دزد

روزی حکیم انوری در بازار بلخ میگذشت هنگامه بی دید پیش رفت و سری در میان کرد ، مردی دید که ایستاده و قصاید انوری بنام خود می خواند و مردم او را تحسین میکردند .

انوری پیش رفت و گفت ای مرد این اشعار کیست که میخوانی؟ گفت اشعار انوری .

گفت تو انوری را میشناسی؟

گفت چه میگویی ، انوری

منم .

گفت تو انوری بخندید و گفت

شعر دزد شنیده بودم اما شاعر دزد ندیده بودم .

## ترجمه: فیروز حریرچی

## شهید گرسنگی

## اثر: مصطفی لطفی مفلوطی

از: النظرات

چند روز پیش در یکی از روزنامه‌ها خواندم که افراد پلیس جسد زنی را در کوه مقطم بدست آورده‌اند. آنها گمان برده‌اند که وی بقتل رسیده یا خودکشی کرده است تا اینکه پس از آوردن طبیب معلوم شده که از گرسنگی جان سپرده است.

این نخستین بار است که این چنین مرگ فجیعی را در مصر می‌شنوم و برای اولین دفعه است که دست‌روزگار این بدبختی تازه را در صفحه مصیبت‌های ما ثبت کرده است.

این زن بیچاره در بیابانی بی‌انتها یا صحرایی سوزان نمرده است تا در ماتمش بدرگاہ پروردگار پناه بریم و علت مرگش را بدست تقدیر بسپاریم همچنانکه در بیشتر حوادثی که از چاره آنها ناتوانیم به قضا و قدر متوسل می‌شویم. او در برابر دیدگان مردم و در حالیکه ناله دردناک وی را می‌شنیده‌اند جان سپرده است و بدون تردید بر در بسیاری از خانه‌هم زانوی مساعدت زده ولی جواب مثبتی نشنیده است. همچنین بر سر راه

هزاران نفر هم ایستاده و از آنها استمداد نموده است لکن کسی باو لقمه‌ای نداده است که با آن خویشتن را از هلاکت گرسنگی نجات دهد راستی انسان چقدر سنگدل است و چه اندازه قلب او از رحمت بدور است و تا چه حد می‌تواند در برابر بدبختی و مناظر رقت‌بار استقامت و شکیبایی بخرج دهد.

برای چه آن زن بیچاره در آخرین لحظات زندگی خویش بکوه مقطم رفته است؟

شاید گمان کرده که کوه از دل انسان نرم‌تر است بهمین جهت شکایت خویش را با آنجا برده است و یا خیال نموده که وحوش از انسان مهربان‌ترند لذا بدریوزگی لقمه‌نانی بدامن آنها پناه برده است و من گمان می‌دارم اگر کوه شکایت او را می‌فهمید حاجتش را بر می‌آورد و اگر وحوش بر ازدرون او پی می‌بردند بروی رحمت مینمودند و عطف می‌کردند. زیرا بر روی زمین موجودی را جز انسان نمی‌شناسم که بتواند خویشتن داری کند و در برابر

منظره گرسنگی و عذاب آن اشک  
ترحم روان نسازد.

آیا کسی با او بر سر راهش  
بر خوردن کرده است تا از زردی  
چهره و ناتوانی جسم و چشمان  
اشک آلودش بداند که گرسنگی  
است و درخور رحمت میباشد:

آیا همسایه‌ای از آن وی  
نالهاش را در دل شب نشنیده است؟  
و ندانسته است که اوشب و روز  
سرگردان و دلسوخته بدنبال  
روزی است و باید او را از گرسنگی  
نجات دهد؟

آیا سرزمینها از نان و روزی  
خالی شده است و آیا میان همه  
افراد ملت از کاخ نشینان گرفته  
تا کلبه نشینان یکی نمی‌توان یافت  
که نانی پیش از حاجت خویش  
داشته باشد تا آنرا با و صدقه دهد؟

زبانم لال نه این است و نه  
آن. سپاس خدای را که مال  
بسیار است و نان فراوان تر و  
نیازمندیها و احتیاجات هم کاملاً  
آشکار و هویدا است و همه آنها  
رامی بینند و صدای ناله صاحبانش  
را می‌شنوند ولی ملتی که عادت  
کرده است که احسان را جز در  
مقام مفاخره و از دیاد ثروت انجام  
نهد و معنای احسان در نظرش  
عبارت از زنجیر سنگینی است که  
باید در گردن بینوایان بیافکنند  
تا آنها را چون برده استثمار  
نمایند، آری این چنین ملتی  
نمی‌تواند انسانهای با عاطفه و  
مهربانی پروراند.

آن زن بیچاره میتواند

## ترجمه از ریدرد ایجست

مترجم: نصرالله سروش

## درامی از زندگی (انسانیت)

جوان را که در او نیفورم نیروی دریائی بود دید و دست خود را بطرف او دراز کرد .

جوان دست نحیف بیمار را گرفت و فشار ملایم محبت آمیزی بآن داد . پرستار صندلی در بالین بیمار گذاشت : جوان بنشینید .

معمولاً شب در بیمارستان طولانی تر بنظر میآید جوان تمام شب را در اطاق کم نور بیمارستان در حالی که دست مرد بیمار در دستش بود نشست و با کلمات امیدبخش به بیمار دلداری داد چند مرتبه پرستار اطاق بجوان پیشنهاد کرد از تخت خواب بیمار دور شود و استراحت کند ولی او هر دفعه این پیشنهاد را رد کرد هر دفعه که پرستار سری به بیمار میزد میدید جوان بهمان حالت اول نشسته است و توجهی بآمد و رفت او و صداهای دیگر بیمارستان ندارد و آرامی با بیمار صحبت میکند ولی بیمار ساکت است و دستش در دست جوان .

قبل از طلوع آفتاب مرد بیمار در گذشت جوان دست او را که تمام شب در دست خود داشت پهلوی وی قرار داده برخاست و پرستار را خبر کرد و خود پس

مرد بیمار در بیمارستان ضمن چند مرتبه که بهوش آمد، مکرر پسرش را سد امیزد ، در کاوشی که از لباس او کردند نامه مچاله شده ای بدست آمد که معلوم داشت پسر او قتلوان است و مقیم ایالت کارولینای شمالی از طرف بیمارستان بدفتر صلیب احمر در ایالت کالیفرنیا و از آنجا باردوی نیروی دریائی کارولینای شمالی تلفن و تقاضا شد ، پسر این مرد بیمار فوراً خود را به نیویورک برساند چون وقت کم بود و حال مریض سخت ، مأمور صلیب احمر در مقصد بایک افسر نیروی دریائی بوسیله جیب خود را بجوان ملوان که در مانور و در حال عبور از باطلاتی بود رسانید جوان بلا درنگ بفرود گاه رفت تا با آنها هواپیمائی که بقصد نیویورک پرواز میکرد خود را بپدر بیمار خود برساند .

پاسی از شب گذشته بود که جوان به بیمارستان رسید - پرستار بیمارستان او را که خسته و مضطرب بود باطاق بیمار راهنمایی کرد سپس در بالین بیمار چند مرتبه صدا زد و پسرت این است ، پس از چند دقیقه بیمار چشمهای خود را باز کرد و با شغف بسیار از پشت چادر اکسیژن شبح

در حدود هفتصد و سی سال پیش سخنور نامی ایران گفت : بنی آدم اعضای یک دیگرند که در آفرینش زیك گوهرند چو عضوی ب درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار و رویداد ذیل ، همانند نظیر آن که هر روز در گوشه و کنار جهان بظهور میرسد ، مخصوصاً در این عصر که تاریکی عواطف و احساسات نوع دوستی را تحت الشعاع قرار داده است ، قابل توجه است .

در کنار خیابانی در نیویورک مرد مسنی که میخواست بطرف دیگر خیابان برود در اثر حمله قلبی بزمین افتاد و آمبولانس فوراً او را به نزدیک ترین بیمارستان رسانید کرده نانی برای سد جوع خود بدزد و یا با سرقت در همی نانی بخرد ولی این کار را نکرده است . همچنین میتواند در همان بازاری که زنان گرسنه عصمت فروشی میکنند ناموس خود را بفروشد ولی تن باین کار نداده است زیرا وی مرگ با حسرت را بر زندگی ننگین ترجیح داده است . پس چه بزرگ است گناه ملتی که فقط شریفان و پاکدامنهای آن از گرسنگی بمیرند !

## عادات مردم خراسان

## نون و ماست گنبد خشتی

از گذراندن يك شب طولانی سیکاری آتش زد. طولی نکشید که پرستار باطاق آمد و شروع کرد به تسلیت گفتن بجوان ولی جوان وسط حرف او دوید و پرسید «این مردکی بود؟»

پرستار درحالی که متعجب شده بود جواب داد «پدرت بود».

جوان گفت «نه، پدر من نبود من هرگز او را ندیده بودم».

پرستار گفت «پس چرا وقتی دیشت تو را نزد او بردم حرفی نزدی؟»

جوان گفت «من همان وقت فهمیدم اشتباهی روی داده است اما درك كردم او پسرش را میخواید که حاضر نیست و چون دانستم در چنان حالت کسالت و بحرانی تشخیص نخواهد داد که من پسرش نیستم بعلاوه احتیاج بوجود من دارد لذا ساکت ماندم.»

طولی نکشید جوان بیمارستان را ترك کرد و رفت دو روز بعد پیغامی از مرکز نیروی دریائی کارولینای شمالی بمركز صلیب احمر کالیفرنیا رسید که پسر حقیقی برای شرکت در مراسم تشییع جنازه پدر بقصد نیویورک حرکت کرده است و فاش شد دو جوان هر دو با نام و شماره مشابه در اردو بوده اند و منشی دفتر اردو اشتباهاً جوان دیگری در نظر گرفته بود.

در ضلع شرقی خیابان طبرسی مشهد بین چهارسوی نوغان و کوچه (چوبدارها) و کوچه «حمام حاجی صفر» مقبره‌ای وجود دارد که آنرا کند خشتی میگویند. معروف است که شاهزاده ابراهیم برادر حضرت رضا (ع) در آنجا مدفون است و مراد میدهد.

زنان فقیر و کسم بضاعت (خصوصاً زوار و کسانی که در محله نوغان و جنوب شهر سکنی دارند) برای آمدن حاجت خود به آنجا میروند و در کنار قبر شاهزاده ابراهیم (یا شاهزاده محمد) ایستاده نیت میکنند و با خود میگویند یا شاهزاده ابراهیم من يك من نون سی سیر ماست نذر

و بدین طریق پسر عوضی بموقع پسر حقیقی شده بود که بنحو منحصر بفرد، انسانیت جود را بروز داد و ثابت کرد هستند کسانی که در موارد بخصوص از کمک به هم نوع دریغ ندارند توکز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی پایان

حضرت عباس میکنم، اگر مراد مرا بدهی و حاجتم را برآوری نان و ماستی را که نذر کرده‌ام می‌خرم و می‌آورم در کنار قبر تو بین فقرا تقسیم میکنم، پس از گفتن این عبارت يك عدد سنجاق قفلی از گوشه چارقد خود باز کرده و به پوشش روی قبر می‌زنند و به خانه برمیگردند. همینکه حاجتشان برآورده شدند و ماست نذری را می‌خرند و طبق نذرو نیتی که کرده‌اند آنرا به گنبد خشتی می‌برند و در حضور فراش یا متولی آنجا بین فقرا تقسیم میکنند.

بعضی از زنان معتقدند که در این نذر وزن نان و ماست نباید تغییر کند والا نذر قبول نمیشود و عده دیگری معتقدند که تغییر وزن نان و ماست اشکالی ندارد بشرط آنکه صاحب نذر بضاعت کافی برای خرید يك من و سی سیر ماست نداشته باشد در این صورت تغییر وزن نان همیشه باید پنج سیر بیشتر از ماست باشد.

از کتابخانه شخصی آقای حسین ثقفی اعزاز

## گزارشهای محرمانه مأموران نظمیه در اوایل مشروطیت

### رپورت یکشنبه ۸ شوال ۱۳۲۴

منزل جناب آقا سید محمد چند نفری از تجار توی هشت دالان نشسته بودند صحبت میکردند صحبتشان تعریف از اعلی حضرت شهر یاری و جناب اشرف صدر اعظم، که ببینید تا کنون همچو پادشاه رؤف مهربانی آمده است که ما مردم از کثرت خیریت و عوامل خودمان را به این... های آقایان بستیم و اینهمه تلاش و بی- حیائی کردیم.

توی سفارت رفتیم چه کردیم اوضاع مجلس فراهم آوردیم و حالا که معلوم میشود تمام این... ها فکر دکانداری و دخل خودشان هستند مثل اینکه این پادشاه از فرط رعیت پروری و مهربانی شب و روز راحت نیست و همیشه از غصه این رعیت ناخوش است خدا انشاء الله نگاهتش را بر طرف کند.

یکی دیگر این جناب اشرف صدر اعظم حالیه چقدر آدم خیر خواهیست از قراریکه فهمیده ایم اشاره فرموده روزی هزار تومان بدهند بحضرات نانوا از بابت تفاوت خرید گندم آخر این پدر سوخته های بیمروت خاصیتشان

برای ماها چه چیز است و این مجلس جز برای اینها برای کی فایده دارد بعد یکی از آنها گفت چشمشان کور شود خر بودید خر تر شدید هر چند منم از ملک شماها هستم اما اول چرا باید بروید با آنها همراهی بکنید و خودتان بدون جهت بادولت طرف بشوید مقصود شماها از این صحبتی که میکنید میگوئید خوب است که دست از آقایان و مجلس بکشید و بروید خودتان را بادولت همراه بکنید اول چرا اینکار را کردید که حالا پشیمان بشوید حالا دیگر نمیتوانید بگویید که ما با شماها همراه نیستیم و کاری نداریم مجلس نمیخواهیم آنوقت هزار جور پدرتان را میسوزانند حالا هیچ فایده ندارد باید بسوزید و بسازید

محض اطلاع عرض شد -  
چاکر اسمعیل

### یوم جمعه ۱۰ ج ۲ ۱۳۲۵

در یوم مذکور شیخ فضل الله منبر میرود در صورتیکه دو نفر آدمش باشلول بالای سرش روی منبر و تمام آخوندهای پای منبرش حاضر بوده اند همه با چوب و آشیخ بالای منبر قرآنرا از بغلش بیرون آورد و گفت ایها الناس من خودم اول ابتدا گفتم باید مجلس

باشد که از روی قرآن رفتار کنند نه اینکه قرآن را گذارده بهوای نفس هر کس حرف بزند و باسم مشروطه بودن دین و عصمت مردم از دست برود اول شما بگویم هر کس مجلس را بد بداند کافر است لیکن مجلسیکه از گفته قرآن باشد نه برای مردم منکه این جاهستم تا اینکه قانون قرآن را رواج بدهم یا اینکه خونم در راه دین اسلام ریخته شود آخوندهای پای منبرش گفتند هم اذن بده تا ما در جهاد خونمان را در راه اسلام بریزیم.

### رپورت یوم ۱۶ شهر ذیقعد از شهر نو

دو ساعت بغروب مانده رحیم خان نصرت السلطان بایک پیدق و سوار وارد شدند شصت اسب با قاطر خانه که متعلق بخود شخص نصرت السلطان بود در طویله جناب برهان سلطان منزل کردند یکصد و پنجاه سوار دیگر راهفتاد سوار در کاروانسرای میرزا علی اصغر خان امین سلطان سر چهار راه حسن آباد و طویله چا پارخانه سابق دروازه قزوین منزل داده و هشتاد سوار دیگر را متفرق نموده شجاع لشکر پسر نصرت سلطان را هم با دوازده سوار در خانه

شد - چاکر محاسب الملك .

\*\*\*

۱ - از او پرسیدند که قبل از اینکه خداوند آسمان و زمین را خلق کند ملائکه در کجا بودند جواب داد در خانه های خودشان .

۲ - وقتی از عدد ستاره ها از او پرسیدند گفت خودم هم مدتی است در این باب فکر میکنم و بسیار مایلم در این خصوص تحقیقی بعمل آورم اما برای این کار باید خودم با آسمان بروم آنهم در روز ممکن نیست چون غوغا و سروصدا مانع است و شب هم در آسمانها چراغ پیدا میشود باین علت این تحقیق تا حال تحقق نیافته است .

۳ - مرغی را در سر سفره بخیلی دید که چند دفعه آوردند و دست در آن نبرده باز پس بردند گفت خوشا بحال این مرغ که زندگیش بعد از ممات اوست .

۴ - مرغی داشت که جوجه بسیار داشت از قضا آن مرغ بمرد جحا بالفور بگردن هریک از جوجه ها ریسمان سیاه بست گفتند چرا چنین میکنی گفت بیچاره ها مادرشان مرده است .

۵ - وقتی بیمار شد وصیت کرد که هر گاه من مردم مرا در قبرستان کهنه ای دفن کنید سبب پرسیدند گفت تا نکیرین تصور کنند از اموات قدیمی سؤال کرده هستم و دیگر از من چیزی نپرسند .

## « ذکائی بیضاقی »

### ملا نصر الدین کیست

کمتر کسی پیدا میشود که اسمی از ملا نصر الدین نشنیده و از لطائف و ظرائف او چیزی بیاد نداشته باشد .

این جناب بطوریکه مینویسند اصلا از اهل بصره بوده نام اصلیش وجهین بن ثابت و کنیه اش ابوالغصن و معروف به جحا و ملا نصر الدین است گویند احمقی بوده و یا خود را بحماقت میزده است در هر حال قصه های زیاد و لطائف بی شمار از وی مشهور است و هم بقسمی نام و حکایات او شهرت یافته که بسیاری از مطالب دیگران و لطائف سائره را نیز با او نسبت میدهند و اینک در اینجا هم چند حکایت منسوب باو را ملاحظه فرمائید .

حالت او بهتر شود بلند شود برود از این طرف هم اهل گذر میروند خانه جناب آقا سید مهدی عرض میکنند جناب آقا هم با جمعیت می آید دم حمام می گوید استاد رضا را صدا کنید ببینم چه خبر است که یک دفعه فریاد زنها بلند میشود که استاد رضا توی چاه آب افتاده است وقتی که مقنی پائین میکنند نش استاد رضا را بالا میدهند عین همین را پورت را دیروز مقارن غروب خدمت جناب سردار منظم - محض اطلاع حضور مبارک عرض

میرزا علی ناظم دروازه کمرگ منزل داده خود نصرت سلطان هم در خانه که نیر الممالک منزل داشت منزل کرد .

امروز صبح شش کیسه پنجاه تومانی پول و قدری لیره و یک هزار ونهصد و هشت منات بلیت روی تحویل میرزا جوادی پسر حاج فرج آق نموده و ناظر خود را معرفی نموده که بموقع لازم بناظر حواله شود عسکر خان سرتیپ هم باشش سوار در منزل خانه زاد موقتی هستند تا آنکه منزل بگیرند بجهت اطلاع عرض شد ،

چاکر معتمد نظمیه

راپورت یوم شنبه ۱۰ شهر

جمادی الاول ۱۳۲۵

از محله بازار ( گزارش این هم خالی از لطف نیست ) .

دیروز چهار ساعت بغروب مانده استاد رضا حمامی مست میکند سید اسمعیل سیراب پز میرسد باو میگوید چرا عرق خوردی استاد رضاهم طلب از سید اسمعیل دارد بسید اسمعیل میگوید تو اگر راست میگوئی طلب مرا بده چکار داری بمرق خوردن من بجهت این مطلب بایکدیگر نزاع شان میشود مردم جمع میشوند که استاد رضا را بخانه اش ببرند نمیرود زن استاد که سر صندوق حمام زنانه نشسته بوده مطلع میشود می آید استاد رضا را بر میدارد میبرد به سر حمام زنانه توی اطاق که چاه آبست استاد رضا را در آنجا میخواباند که قدری خنک شود و



# وضع آموزشی دانشگاهها

(۲)

با این وضع اگر لبنانی‌ها توانسته‌اند با تخصیص ۳۴۰ دلار اعتبار سرانه به هر دانشجوی دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی معتبری در سطح دانشگاه امریکائی بیروت و سایر مؤسسات آموزشی خود بوجود آورند اگرچه خرج سرانه دانشجویان حتی در فرانسه و آلمان غربی بازهم کمتر از ما است

آیا ما میتوانیم از نتیجه‌ای که از تعلیمات عالی خود بدست می‌آوریم راضی باشیم آیا برای ملت ایران قابل قبول است که سالانه دو میلیارد و نیم ریال بعنوان بودجه جاری و یک میلیارد و دو بیست میلیون ریال بعنوان بودجه های عمرانی صرف دانشگاهها بشود و نتیجه بازده آن بوضع فعلی باقی بماند؟

آیا این محصول با کادرهای برجسته و استادان عالیقدری که ما داریم و خوشبختانه روز بروز بر تعداد آنها افزوده میشود، متناسب است و آیا محیط و تشکیلات

دانشگاه‌های ما میتواند محیط مطلوب و مساعدی را که دانشمندان جوان ما باید در آن زندگی کنند، فراهم آورد. آیا راه حل واقعی مسئله موسوم به فرار مغزها در درجه اول بسته بآن نیست که با تغییراتی اساسی و جدی در سیستم آموزشی و در مدیریت دانشگاهها و شرایط کار و پژوهش واقعی برای مغزهای متفکر ما در ایران بوجود آید. آیا آن زمان فرا نرسیده که محیط دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی ما خود را با هدفهای انقلاب آموزشی که آخرین اصل انقلاب ایران است منطبق سازند.

اینها همه سئوالاتی است که باید با کمال جدیت و مسئولیت مطرح گردد و دیده شود که با همه این اعتبارات و وسائلی که در اختیار مؤسسات آموزش عالی قرار میگیرد.

چرا نتیجه مطلوب بدست نمی‌آید و آن زمان رسیده که این سئوالات با کمال شهامت و صراحت مطرح شود و ریشه های درد

بادید منطقی انقلابی مشخص گردد.

همه میدانیم که غالباً وارث اوضاعی پیچیده و مشکلات و موانعی هستیم که خود آن را بوجود نیاورده‌ایم، ولی امروز دیگر وقت این حرفها نیست مشکلات را باید هرطور شده سرعت و بادیدی انقلابی حل کرد و مسئولیت این کارها باید بدست کسانی قرار گیرد که برایشان مشکل غیر قابل حل وجود ندارد.

انقلاب دیگر از راه کلمات و پرده پوشی و اتخاذ روشهای کهنه میسر نیست. تجلیل از خود با مبالغه گوئی و لفظ پردازی را نیز باید کنار گذاشت.

اصل انقلاب آموزشی ایجاب میکند که مشکلات بادیدی تازه با قاطعیت و شهامت و بی باکی و با ایمان به پیروزی مطرح و رفع گردد و این روحیه بخصوص باید بر کارهای آموزشی و تحقیقاتی ماحکفر ما باشد. (پایان)

## چرا به قصر چهلستون سرشک آباد

## اردستان توجه نمیشود

در دوفرسنگی زواره اردستان و هوای سوزان حاشیه کویر مرکزی در میان يك سلسله جبال و منطقه مصفا خنك كه رشك بهشت برین است .

از مجموعه شاهکارهای هنر معماری . حجاری . نقاشی . آئینه کاری عصر قاجار قصری بهمت مصطفی قلیخان عرب عامری (سهم السلطنه) بنیان گذارده شده است که پس از گذشت فرمانروائی بنیان گزارش در آن منطقه با اینکه متروک و مطموس بوده باد و باران در ارکانش خللی وارد نساخته و با عظمت و جلالی که نمودار زندگی فتودالیت خود نمائی میکند و بسبب تقلیدی در بنا آن از قصر چهلستون به مقیاس کوچکتری گردیده چهلستون نامگذاری و به چهلستون سرسنگ آباد معروف است. نگارنده در سال ۴۲ بنا به بر وظیفه فردی خود اداره باستان شناسی اصفهان را در جریان وجود چنین بنائی گذاشت خوشبختانه اقداماتی معمول و از عکسهای که از جهات مختلف بنا برداشتنند سه آلبوم تهیه یکی را با اداره باستان شناسی کل و دیگری را

با انجمن آثار ملی بمنظور اقدام درواگزاری و ثبتش جز با بنیه ملی ارسال داشتند .

پس از انجام این اقدامات در تاریخ ۱۹/۱۰/۴۴ شرحی با انجمن آثار ملی نگاشته ضمن توجه دادن اولیاء آن انجمن با اهمیت و عظمت بنا و لزوم واگزاریش به باستان شناسی تقاضا کردم که تا انجام این تشریفات که بطول خواهد انجامید به منظور مراقبت و حفظش از کزند باد و باران و سیل مستحفظی گمارده شود که متأسفانه در بارندگیهای اخیر طبق مندرجات جرائد محل این بنا تاریخی هم از کزند حوادث مصون نماند و لطامات وارده اش بمنزله هشدار بود تا شاید اولیاء امور در تعیین تکلیف قطعی اش فکری اندیشند.

مع الوصف با ایمان باینکه مرور و گذشت زمان دیر یا زود این بنا عظیم مجلل یا بهتر بگویم این بهشت در میان جهنم موقعیت و ضرورت توجه و حفظش را نمایان خواهد ساخت ، بمصداق پیش بینی پیر درخشت خام متذکر میگردد .

پنج بنا تاریخی ارزنده اردستان و زواره که در حاشیه جهنم سوزان کویر مرکزی واقع گردیده ، تنها منطقه ایست که پس از اصفهان با ایجاد و ساختمان جاده اختصاصی اش سیاحان داخلی و خارجی را جهت مشاهده آثار تاریخی بخود جلب خواهد نمود .

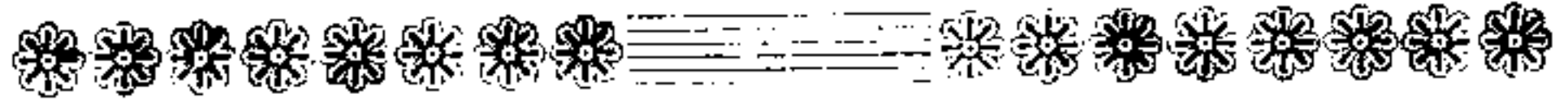
چون مشاهده و بازدید این ابنیه با طی هیجده فرسنگ مسافت آتی بین اصفهان و اردستان و مراجعت در یکروز کافی بنظر میرسد .

اداره جلب سیاحان ناگزیر است برای استراحت و تغذیه نیمه روز سیاحان جایگاه و محلی مناسب در نظر گیرد. با توجه باینکه این قصر در انتهای منطقه واقع گردیده و با مشخصاتی که از لحاظ هوا و صفا دارد تنها جائیست در آن منطقه که ضمن مشاهده آن اثر تاریخی میتواند با استراحت در آن مکان و صرف نهار رنج راه را از خود بزدایند.

مسلم در آنروز وجود چنین بنائی با این موقعیت که میتوان از تعدادی از اطاقهایش برای هتل و از هوا و صفاش در رفع



## بخش باستان شناسی



اقدامات اداره کل باستان شناسی و فرهنگ عامه از نظر اهمیت تاریخی نسبت به حفظ آثار باستانی و ثبت بناهای تاریخی در فهرست آثار ملی ارزنده و قابل توجه است.

### تپه هگمتانه

موضوع خرید تپه «هگمتانه» در اداره کل باستان شناسی مورد مطالعه است این تپه که در همدان و از لحاظ باستان شناسی حائز کمال اهمیت است بمحض خریداری شدن در آنجا عملیات حفاری شروع خواهد شد.

### نمایشگاه شیشه ایران

از طرف موزه انگلستان نمایشگاهی در لندن ترتیب داده شده که در آن نمونه های نادری از شیشه های دوره های قدیم که در ایران، سوریه و مصر ساخته شده بمعرض نمایش گذاشته خواهد شد ۲۶۰ قطعه از ظروف و آلات شیشه ای از کلکسیون های موزه انتخاب شده که تاریخ شیشه سازی را از زمانهای قدیم در ایران تا مصنوعات شیشه اروپا بمعرض نمایش گذاشته میشود در این نمایشگاه دیده میشود که در حدود ۳۵۰۰ سال قبل در مصر از شیشه سازی اطلاع داشته اند.

شیشه های قدیمی ایران و بین النهرین در دوران قبل از اسلام و عصر اسلامی در این نمایشگاه وجود خواهد داشت.

به تمدن ایلامی و آثاری مربوط به قرن ششم هجری کشف گردید.

همچنین عملیات بررسی و گمانه زنی هیأت مشترک ایران و آلمان نیز بر ریاست آقای دکتر کلایس و همکاری آقای هوشنگ عظیم زاده نماینده اداره کل باستان شناسی و فرهنگ عامه، در دو منطقه باستانی سنگر واقع در ماکو و بسطام در بین خوی و ماکو در آذربایجان غربی خاتمه یافت در این دو محل آثار ساختمانی سنگی متعلق به تمدن اورارتوئی (اوائل هزاره اول ق.م) کشف گردید که جالب توجه تر از همه پیدایش پایه های سنگی دروازه دژ بسطام بود.

از اقدامات قابل توجهی که اخیراً در اداره باستان شناسی صورت گرفت ثبت آثار باستانی و بناهای تاریخی شهرستان یزد است. آثار باستانی و بناهای تاریخی این شهرستان بشرح زیر در فهرست آثار ملی به ثبت رسید.

مدرسه و خانه حسینیان یزد معروف به حسینیه هشت. باغ دولت آباد یزد مزار شیخ احمد و شیخ محمد جهادان مدرسه کمالیه یزد مسجد شاه ولی نفت مدرسه ضیائییه یزد و بقعه شاه محمود و مسجد بندر آباد یزد.

اخیراً عملیات هیأت حفاری

علمی مشترک ایران و آمریکا بر ریاست آقای دکتر هنری رایت استاد دانشگاه میشیگان با همکاری آقای منوچهر ایمانی نماینده اداره کل باستان شناسی در تپه باستانی فرخ آباد واقع در ۱۸ کیلومتری شهر دهلران پایان رسید. در این حفاری آثاری مربوط به هزاره سوم ق.م که قابل مقایسه با تمدن های جمدت نصر و اروک در بین النهرین و همچنین آثاری مربوط

خستگی و استراحت سیاحان استفاده کرد مورد توجه واقع خواهد گردید.

با اینحال چه خوبست با

توجه به این مشروح اولیاء حفظ آثار باستانی و ملی عطف توجهی بدین قصر (که هر خشت و آجر و درب و پنجره و سنگ و سفالش در مسافت دوری بدانجا حمل شده و از مجموعه آن این اثر بدیع معماری عصر قاجار بوجود آمده) مبذول فرموده هر چه زود تر با اقدام در واگزارش در ردیف آثار ملی قرار داده ضمن مراقبت از گزند حوادث مصونش دارند. اصفهان ۳/۵/۳۴ رضاقلی حکیمی

## انگشتر جمشیدی

بقیه از صفحه ۲۱

کس باعتبار آنها پول بدهد پول از کیسه اش رفته است برای اعلان من و برادرم دکتر جلیل خان بچندین روزنامه متوسل شدیم هیچکدام قبول نکردند تا آنکه ژان ژورسن معروف که دو جریده از جراید غروب در تحت اختیارات خود داشت بمحض ابراز مطلب خواهش ما را با کمال موافقت پذیرفته در همان شب اعلان را در روزنامه بسیار مهم خود انتشار داده اسباب عدم موفقیت کارکنان محمد علی شاه کاملاً فراهم آمد.

تر خواهد گردید والا هنوز روش مطبوعات ما و روحیه مردم نسبت بآنها بصورتی نیست که فداکاری و کمک و همکاری صادقانه مردم وطن را بسوی خود جلب کند و انشاء الله در آینده چنین نخواهد بود.

باری از مطلب دور افتادیم: بعقیده ما اثر نوشته های انتقادی مطبوعات باید چنان باشد که حاکم فارس در قبال تذکری که از طرف یکی از ارباب قلم داده میشود حکم خود را اصلاح کند یا دستور خود را پس بگیرد و از مدیر آن نشریه هم اظهار سپاس نماید و وقتی چنین نشد دیگر نوشته های پی در پی و مکرر جز سیاه کردن کاغذ و برانگیختن حس انتقام صادر کننده حکم و دوستان و



## حکم حاکم فارس (۱)



دستش به عرب و عجمی بند بود و خوب و بد مردم را نوشته و احیاناً انتقادی هم کرده بود لذا در دوران گرفتاریش که موقتی هم بود چوبی نبود که بر سرش فرود نیاورد و تهمتی نبود که بر او نزنند. دولتها هم تا کنون نخواستند یا نتوانسته اند به بیند که مطبوعات قدرت و نفوذی داشته باشند رونق مطبوعات را برای آن خواسته اند که کار خودشان را رونق دهند و قدرت ارباب قلم را برای آن طلب کرده اند تا برای تثبیت موقع و مقام خود از آن بهره برداری کنند زیرا وقتی کارشان رونق یافته و قدرت لازم بدست آورده اند پای بر گلوی مطبوعات نهاده اند و راه نفس بر آنها بسته اند. شما اگر گمان می کنید حمایت اولیه ای که از روزنامه آیندگان شد فقط برای کمک به یک نشریه نو پا و مفید بود سخت در اشتباهید. مردم چون دل خوشی از دو نشریه عصر نداشتند و چون بخیال خودشان در عزا و عروسی و... خود را باج بده این دو نشریه می دیدند گمان میکردند با تقویت آیندگان و تشویق گردانندگان آن قدرت و نفوذ دو نشریه بزرگ تقسیم خواهد شد و راه برای ضعیف شدن یا بی خاصیت و بی اثر شدن هر سه نشریه هموار

یکی از دوستان میگفت در زمینه صدور حکم ضد فرهنگی حاکم فارس و مبارزه و معارضه ای که ارباب قلم و مطبوعات با آن کردند چرا شما سکوت پیشه ساختید در صورتیکه وحید مجله ایست فرهنگی و پیش از هر نشریه دیگر و پیش از همه میبایست کمر مبارزه برمی بست و در اصلاح این حکم اقدام مینمود.

در پاسخ گفتم میدانید که مردم ما هنوز دل خوشی از مطبوعات ندارند و احترامی که شایسته و بایسته است به ارباب قلم نمی نهند. روزنامه نگار را مزاحم و انگل اجتماع میدانند نه هادی آن؛ با مدیران جراید غالباً بمنظور جلب منفعت یا دفع مضرت تماس میگیرند و آنوقت که گره از کارشان گشوده شد و بر خرمراد سوار شدند اگر بتوانند میخوانند مدیر جریده را سرازتن جدا کنند و بر او مثال آوردم که چندی پیش یکی از وابستگان مطبوعات در یکی از شهرهای ایران جرمی بین کرد و در حین ارتکاب جرم دستگیر شد و به بند افتاد و چون ایامی چند

۱ - این نوشته حاصل صحبت دو تن از دوستان و همکاران نشریه است که بصورت مقاله ای در آمده است.

## ابوالقاسم حالت

## زُن هست

شبى بمجلس عشرت نظاره ميگردم  
بدلبري كه بسي چشم بود حيرانش  
فتاده سرخوش و خندان ميآن جمعي رند  
گرفته جام لبالب بدست لرزانش  
بروي دامن اور يخت چند قطره شراب  
وزين قضيه بر آمد ز سينه افغانش  
ملول شد كه چرا از شراب لكه فتاد  
بجامه‌اي كه بود قيمت فراوانش  
بخنده گفتمش آن زن كه شد زمي سرمست  
بشود كه فتدلكه‌ها بدامانش

## مسعود سعد سلمان

## مرداد ماه

مرداد مه است سخت خرم  
مي نوش پياپي و دمام  
از گردون طبع خاك پرتف  
وزباران چشم ابر پرغم  
بردشت لباسهاي رونيست  
بركوه لباسهاي ميرم  
بنشين و طرب فزاي و مي خواه  
در دولت شهريار اعظم  
سلطان ملك ارسلان مسعود  
تاج سر خسروان عالم  
اي تاج بتو شده مزين  
وي تخت ترا شده مسلم  
تو شاد نشين كه دشمن تو  
از هول تو جان بداد درغم

همكاران همراه او نتیجه‌ای نخواهد داشت و بفرض اگر حکم هم‌روزی اصلاح شود پرروی کاغذاست و آثار اصلی آن را زایل نخواهد کرد.

در این ماجرا خرده حسابهای شخصی هم ظاهر میشود.

مثلاً فلان شخصی که در فلان مراسم از طرف استاندار یا استانداری دعوت نشده و فلان کس که احیاناً دستورات عمومی و اجتماعی استاندار به منافع او لطمه زده اکنون که استاندار زیر تازیانه انتقاد قرار گرفته از موقعیت استفاده کرده و بانامه پرانی بنامهای مستعار و بر شمردن گناهان غیر قابل بخششی بنام استاندار، ذوق دل خود را خالی می‌کند و اصل قضیه که اصلاح يك حکم و دستور باشد فراموش میشود و توجه مردم و ناظرین امور به مطالب و موضوعاتی جلب میشود که اصولاً وارد در قضیه نبوده‌اند.

پس برای اینکه این حکم ناصواب اصلاح شود ما از استاندار فارس که قطعاً در صدور آن نیت خیر داشته است توقع و انتظار داریم مردومردانه اقرار کند که حکم بفلط صادر شده و خود شخصاً در اصلاح آن اقدام کند.

## مقالات گوناگون

اعلم الدوله ثقی

## انگشتر جمشیدی

شاه مرحوم بشما داده است چیست اگر چه هم میدانیم حکایت انگشتر جمشید جم افسانه و دروغ است اما بی میل نبودیم بدانیم چه شده است که بعضی از عملجات خلوت این اشتهار را داده حتی بسمع اعلیه حضرت همایونی هم رسانیده شده است .

من خندیدم و فوراً آن انگشتر را که هنوز نفروخته بودم آوردم و بان مقرب محمد علی شاه و آن تاجر تبریزی که پنجاه شصت تومان آن را بیشتر قیمت نکرد نشان داده و گفتم این مختصر جواهری است که در تمام مدت خدمت گزاری بمن اعطاء شده است و سبب اشتهار آن را بجمشید بیان نموده و گفتم حاضرم آنرا هم تقدیم بدارم گفتند قابل نیست و رفتند .

در زمان سلطنت محمد علی شاه یکی از وزرای عهد عتیق مأمور شده بود که به پترزبورگ و از آنجا پاریس آمده باعتبار جواهرات سلطنتی وجه استقراضی مهمی تحصیل نماید و یک روز صبح در ستون اقتصادیات یکی دوتا از روزنامه های پاریس خوانده شد که عنقریب ورقه های اسهام قرصه ایران باعتبار جواهرات در معرض فروش گزارده خواهد شد . برای رم دادن خریداران و ممانعت از این استقراض لازم بود درجراید اعلان شود که جواهرات سلطنتی جواهرات شخصی نیستند و هر نوع معامله در آنها موقوف برای مجلس ملی بود و در غیر این حال هر بقیه در صفحه ۲۴

گردد . شش هفت نفر از اطباء را دعوت کردم که در ساعت معین شرفیاب شوند . وقتیکه اطباء آمدند و شاه را دیدند و یکی یکی بقلب و نبض شاه رسیدگی نموده با اتفاق آراء شاه را مطمئن کردند که سلامتی کامله برقرار و حالتش بهتر از پیش است طاقه شالها را آوردند و بیکان یکان دادند و شاه شرح مفصلی از خدمات و زحمات من بیان نموده اظهار رضایت کرد و گفت در آن موقع لازم است انگشتر دست خودم را به اعلم الدوله بدهم و انگشتر را بیرون آورده بمن داد . وقتیکه اطباء مرخص شدند شاه از موثق الملك پرسید این انگشتری که بفلانکس دادم از کدام انگشترها بود موثق الملك گفت فیروزه جمشیدی است خیال شاه راحت شد که از انگشتریهای نمره دار و ثبت کتناچه نبوده از انگشتری هائی است که صندوق خانه برای سفر فرنگ از ارباب جمشید خریده بوده است . چند سال گذشت و دوسه هفته از فوت مرحوم مظفرالدین شاه پیش نگذشته بود یک روز عصر یکی از مقربین محمد علی شاه با اتفاق یک نفر از تجار آذربایجانی بمنزل من آمد و در ضمن صحبت گفت واقعا مسئله انگشتر جمشیدی که میگویند

از جمله تدارکاتی که برای مسافرت مظفرالدین شاه بفرنگستان قبلا دیده میشد آن بود که بتوسط صندوقخانه يك عده نشان های مختلفه ازهر مدل ساخت تهران یا اسلامبول با چند طاقه شال کشمیری و قالیچه ها و انگشتری های فیروزه خریداری شده در فرنگستان بر حسب موقع آنها را با اشخاص میدادند . در سفر سیم يك مقداری از فیروزه ها را از ارباب جمشید خریده بودند .

وقتیکه از سفر سیم بتهران مراجعت کردیم و بعضی از طبقات مختلفه بحضور شاه برای تبریک ورود شرفیاب میشدند شاه بمن گفت اطبای بزرگ راهم خوب است يك روز خبر بکنید بیایند و در ضمن رسیدگی نموده ببینید حال من چطور است حالا بهترم یا قبل از سفر که مرادیده بودند گفتم این علاوه بر شرفیابی يك نوع کنسول تاسیون خواهد شد و در این صورت لازم است که با اطباء حق القدم های سابق و لاحقشان یکجائی پرداخته شود شاه گفت چه عیب دارد هر قسم مصلحت میدانی رفتار شود ، قرار بر آن شد که بهر کدام يك طاقه شال از شالهای برگشته از فرنگ که در صندوقخانه موجود بود اعطا

## گزارش حکمران اردبیل به محمد ولیشاه

### و اعلانی در منع رشوه خواری ...

#### مجله محترم وحید

سواد گزارش حکمران اردبیل و مضافات در محرم ۱۳۲۴ هجری قمری بولیعهد محمدعلی شاه، راجع بجریان عرض راه از تبریز با ردبیل و همچنین ترتیباتی که حکمران مزبور برای رسیدگی به تظلم شاکیان داده است و اعلانی است مربوط به تشکیل مجالس لازم جهت رسیدگی بشکایات و ممنوع کردن مستخدمین و اجزاء حکومت از اخذ خدمتانه و رشوه و جواب ولیعهد در ظهر آن گزارش که تعبیر ارسال میگردد .

توضیح اینکه چون در آن موقع که حکومت استبداد برقرار بوده قانونی در مملکت حکومت نمی کرده است اقدامات حکمران مذکور که شخص متدین و بیغرض و درستکاری بوده است مبنی بر ترتیب تنظیم مجالس رسیدگی به شکایات مردم و منع مأمورین از اخذ رشوه و همچنین جلوگیری از تجاوز متنفذین و متجاوزین و سارقین قابل ملاحظه میباشد بخصوص آنکه در تاریخی گذارش فوق نوشته شده است که وضع اردبیل و مضافات از نظر همسایگی و سرحد بودن یا روستا و تجاوزات و مداخلات عمال روسیه تزاری وضعیت

حکومت مرکزی و فساد دستگاه ولیعهد در تبریز و عدم امنیت در آن صفحات مخصوصاً منطقه سرحدی مسکن ایلات و طوایف شاهسرن و غیره بسیار آشفته بوده است و مجاهدات و زحمات حکمران مزبور شاید قابل تحسین باشد . مدارک دیگری هم هست که این خبر امر را تأیید میکند .

#### ع - ج

از ورود سراب و قریه نیز چند فقره عارض از سرقت و بی نظمیهای سابق که تظلم نمودند و همان جا مرتکبین را حاضر و به مجازات مقتضیه رسانید و استرداد اموال مسروقه عیناً و غیراً امتاً گردید:

در منزل یزدان قلعه مطابق معمول سیورسات حاضر کرده بودند تماماً به صاحبان آن مسترد شد .

عصر ۴ محرم بی خبر و غیر رسمی به دارالحکومه اردبیل که قبل از وقت انعقاد مجلس تعزیه داری و دعا گوئی فراهم شده بود وارد و مشغول تسویه امورات لازمه گردید .

روز پنجم اعلانی که يك نسخه آن از شرف عرض خاکپای مبارک میگذرد در شهر منتشر شد

روز مزبور اجزاء این محل را که سیصد نفر از تفنگدار و فراش و غیره بودند حاضر و بحکم قرعه یکصد نفر از آنها و اجزاء شخصی موظف استخدام نمود که با شرایط معینه مشغول خدمت شوند .

چند فقره مجلس بجهت ترتیبات تحقیقات و تسویه تظلمات و احقاق حق مرتب و از برای هر مجلس تکلیف معین و دستور العمل لازمه داده شده است که از آن قرار معمول دارند .

#### مجلس تحریر عرایض عارضین مجلس نظمیة مجلس تحقیق - مجلس اجزاء احضار - دفتر مخصوص

مجلس دیگر برای استیناف قرار داده شد که اگر طرفین از عارض و معروض شکایت از مجلس رسیدگی اجزاء نمایند حق دارند که استیناف بخواهند و مجدداً با شرایط معینه رسیده گی شود و در آن مجلس خود خانه زاده هم حاضر خواهد بود .

ترتیب این مجلس قسمی شد که دو نفر از علماء که جنابان آقا میر طاهر آقا و شیخ الاسلام سلمها الله که در مسئله آسیا ترافع و تعارض بایکدیگر داشتند خودشان با کمال میل بشخصه در مجلس تحقیقات در دارالحکومه حاضر و بترتیب معینه باظهارات طرفین شروع بر رسیدگی و مشغول تسویه هستند .

جواب ولیعهد بخط خود ولیعهد:

المبارك سنة يكهزارو دويست و هفتادوهفت واقع شد .

مرحوم حاج ميرزا يحيى دولت آبادى ضمن كنفرانس وسخترانى خود در پاریس بسال ۱۹۳۰ ميگويد مشهور است علت عزل شيخ عبدالرحيم اين بود كه شخصى در خصوص ملكى ادعائى بر امير داشت امير مدعى را با مأمورى از طرف خود به محضر شيخ عبدالرحيم روانه ساخت و به شيخ پيغام داد كه مطابق قوانين و موازين شرعى بدین ادعا رسيدگى و از روى حق و عدالت حكم صادر كند . شيخ جواب فرستاده بود ، دایره شرع و سميع است و ميل مبارك حضرت امير بايد معلوم باشد تا همانطور حكم صادر گردد ميرزا تقىخان از جواب شيخ سخت بر آشفته بيدرنگ معزولش كرد . شيخ عبدالرحيم كه از ماجرا آگاه شد و به زشتى و پستى جواب بي رويه خود پي برد به عذر خواهى خدمت امير رفت ميرزا تقىخان اين بار بر عكس هميشه اورا مورد بيمهرى و بي اعتنائى خود قرار داد و پوزش او را نپذيرفت .

### سخنان بزرگان

اشخاصى كه نمى توانند ديگران را ببخشند پلهائى را كه بايد از آن عبور كنند خراب ميكنند . هر بريت تاريخ ادبيات يك قوم قبالة مليت وسند استقلال آن قوم بشمار ميآيد .

الكساندر دوم

## دایره شرع و سميع اامت ميل مبارك

حضرت امير بايد معلوم باشد تا همانطور حكم صادر شود

عبدالحسين طهرانى ملقب به شيخ العراقين را بجای او منصوب ساخت . محمد حسن خان اعتماد - السلطنه وزير اطلاعات دوره ناصرى در كتاب المآثر والاثار مي نويسد شيخ عبدالرحيم بر و جردى از اجله مجتهدين دارالخلافة طهران بود و ميرزا تقىخان امير نظام اتابيك اعظم در او ايل امر صدارتش نسبت باوى اظهار عقيدت ميكرده است آنگاه ميگويند بموجبى از وى سخت برهيد و اعتقادش سست گرديد رحلت اين عالم جليل روز پنجشنبه شانزدهم شهر رمضان

از جمله اصلاحات بزرگ ميرزا تقى خان امير كبير کوتاه كردن دست اشخاص ناصالح از محاضر شرع بود كه احكام ناسخ و منسوخ آنان از باب دعوى را بزحمت و مخمصه ميانداخت . امير يكي از محاضر شرع طهرانى را به شيخ عبدالرحيم بر و جردى سپرد كه از فقهاى معروف آن عصر بود و همواره اوقات از او و محضر وى تقويت مينمود . پس از چندى شيخ عبدالرحيم را كه مورد اعزاز و اكرام فراوان او بود بمناسبتى طرد كرد و شيخ

حكومتى اين محل از عالى ودانى موظف گرديده و بعدها بهيج اسم و رسم شخصاً مأمورين و اجزاء حكومت حـق مطالبه و اخذ خدمتانه نخواهند داشت و اگر دينارى مأخوذ نمايند مقصر و تنبيه و اخراج خواهند شد . ترتيبات انعقاد مجالس لازم و تعيين تكاليف عارض و معروض و مأمور و تعليمات و لوازم حقگذارى مظلومين از قرار است كه در ديوان خانه حكومتى معمول و مرتب است .

از اين ترتيباتي كه شما داده ايد خيلى خوشوقت و ممنون شدم ان شاء الله همين قسم سعى نمائيد كه پيشرفت نماييد اعلان راهمديدم بسيار خوب بود . امضاى وليعهد

### اعلان

محض سلامتى ذات ملكوتى صفات مقدس همايونى ارواح - العالمين فداء بر حسب امر و اشارت بندگان والا حضرت اقدس وليعهد گردون مهदार وار حنا فداء براى آسائش عموم رعايا در اين موقع تجديد حكومت از و بيل اجزاء



## ملکم استاد ساختن سه تار

بقیه از صفحه ۶

چو خندد بوضع جهان زیر لب  
تبسم بود بر لبش روز و شب  
پراکنده موی سپیدش بسر  
زهفتاد و شش سال گوید خبر  
بسرگر که بنشسته خاکسترش  
نهان زیر خاکستر است اخگرش  
بدانسان که بر کوه آتشفشان  
گاهی برف پوشد کران تا کران  
بر آن شعله از برف سرپوش ماند  
که اینگونه دل سرد و خاموش ماند  
سرافکنده زیر و نظر بر سه تار  
تو گوئی برون است از روزگار  
ندانم چه اندیشد و چون زند  
چه اسرار از پرده بیرون زند  
زیجیبی و از تار او گویدت  
ز درویش و آثار او گویدت  
ز مشروطه خواهان زند داستان  
سخن گوید از جنگ ستارخان  
ز همنام خود ملکم آرد بیاد  
که آئین مشروطه خواهی نهاد  
ز پیرم کند یاد و دوران او  
که خود بوده سر باز میدان او  
بیاد آرد آنکه که در کارزار  
جوان بود و سر باز و چابک سوار  
رخش بود رخشان و قامت  
خندنگ  
سروکار او بد باسب و تفنگ  
کنون پشت او خم بود چون کمان  
نباشد ز قد خندنگش نشان  
محیط آنچنانش فراموش کرد  
که چون شمعش افسرد و خاموش  
کرد  
و را چون پرستار و یاری نماید  
بدستش بغیر از سه تاری نماید

شاگرد رشته اول ادبیات  
دانشکده ادبیات اصفهان

مهر دخت برومند در سال  
۱۳۲۴ در اصفهان متولد شد  
تحصیلات ابتدائی و متوسطه را  
در دبستان و دبیرستان بهشت  
آیین بهایان رسانده و اکنون  
دانشجوی سال چهارم رشته ادبیات  
فارسی دانشکده ادبیات اصفهان  
است و در سال سوم دانشکده مقام  
اول را احراز کرده است .  
وی از خاندانی ادب دوست و  
اهل فضل میباشد از همین رو  
رشته ادبیات فارسی را برگزیده  
است .  
از رشته های مختلف ادبیات  
فارسی بیشتر بتاریخ ادبیات و  
سبک شناسی علاقمند است و مطالعات  
خود را اغلب در این دو زمینه

سپنتا زند چنگ بردل سه تار  
ز ملکم همین بس بود یادگار  
آفرین و صد آفرین بر طبع  
در بار سپنتا .

انجام میدهد . و قصد دارد پس از  
گرفتن درجه لیسانس و فوق  
لیسانس در این رشته ها متخصص  
شود .

وی نسبت به تحقیقاتی که در  
باره زبان و ادبیات فارسی شده است  
بخصوص کارهای مرحوم دهخدا،  
استاد همامی، استاد بهار، دکتر صفا  
دکتر معین بسیار علاقمند است  
و مایل است که خود روزی در  
یک قسمت از زبان و ادبیات  
فارسی اثر تازه ای بوجود آورد  
و از راه عرضه کردن آن به جامعه  
دین اجتماعی خود را ادا  
نماید .

## شاگرد ممتاز



حسینعلی قدیری فرزند  
حیدر قدیری بامعدل ۱۹ در  
دبستان کمال الدین دستگرد -  
اصفهان رتبه اول را احراز کرده  
است . (آ)

## نامه‌ای از فلاورجان راجع

## به برق

آقایان حاج عباسعلی کیانی، دکتر کیانی رهنما، شمسی و چند نفر دیگر از محترمین فلاورجان طی طوماری از وضع نابسامان برق فلاورجان شکوه کرده و متذکر شده‌اند که برق شهر که قریب ده سال است تأسیس شده فقط چهار ساعت در شبانروز بکار است و هفته گذشته نیز بطور کلی بمدت ۷ روز خاموش بود و تقاضا کرده‌اند که برق فلاورجان به شبکه برق منطقه‌ای متصل شود و در حال حاضر نیز ترتیبی داده نبود که از دو موتور موجود شبانروز بهره برداری گردد.

\* انتظار داریم سازمان برق منطقه‌ای اصفهان ترتیبی بدهد تا وضع برق فلاورجان که مرکز بخش وسیع و پر جمعیت لنجان و محل عبور و مرور هزاران شخصیت داخلی و خارجی به منطقه ذوب آهن است بصورت منظم درآید و از نابسامانی فعلی خلاصی یابد. با انتظار اقدام آقای مهندس روحانی رئیس سازمان برق منطقه‌ای اصفهان و پاسخ قانع کننده از طرف ایشان هستیم.

عطاش را بکشتند و بیاویختند و بعد از آن سلطان سعدالملك را با چند تن دیگر از خواجگان معروف سیاست فرمود و بدر اصفهان برکنار زرینه رود همه را بیاویخت...»

(۲)

## «لنجان»

لیلة الثلثا عشر شهر ربیع الاول سنة ثلث و سبعمائه آنرا ساخته است.

دیگر از بناهای تاریخی لنجان قلعه قدیمی خان لنجان را میتوان نام برد. ناصر خسرو قبادیانی شاعر نامدار قرن پنجم و جهانگرد معروف ایرانی در سفرنامه خود مینویسد:

«... و از آنجا به (خان لنجان) رسیدیم و بر دروازه شهر نام طغرل بیک نوشته دیدم و از آنجا بشهر اصفهان هفت فرسنگ بود.

مردم خان لنجان عظیم ایمن و آسوده بودند و هر یک بکار و کدخدائی خود مشغول...»

پس از فوت ملکشاه سلجوقی و کشته شدن خواجه نظام الملك فرقه اسماعیلی از موقعیت استفاده کرده و هر روز در صدد اذیت و آزار مردم بر میآمدند و در این ایام قلعه خان لنجان را نیز از مؤید الملك پسر نظام الملك به حیلہ گرفتند و عبدالملك عطاش را به تولیت آن برگماردند.

صاحب مجمل التواریخ و القصص مینویسد: «... و در این سال حصار در کوه بود باصفهان که باطنیان از مدتها باز گرفته بودند تا بعد از آن حادثه اول سنه احدی و خمسمائه بستند و جمله ملحدان را بکشتند و مهتر ایشان

در بقعه پیر بکران آثار گچ بریهای بسیار جالب دیده میشود و با آسیب فراوانی که از گردش روزگار و آب و باد و خاک دیده هنوز قسمت عمده گچ بریهای داخل بنا بر جای مانده است.

برسر در صحن، این عبارت گچ بری شده است:

«هذه العمارة المباركة الشيخ المشايخ المسلمين محمد بن بکران قی ثلث و سبعمائه»

و بر جانب جنوبی ایوان کوچک بقعه نوشته شده است:

«هذه الصفة المباركة الشيخ المشايخ المسلمين قدوة ارباب المحقق محمد بن بکران قدس الله روح العزيز سنة اثنی عشر و سبعمائه»

گچ بریهای بقعه پیر بکران بسیار زیبا و استادانه ساخته شده و با تزئینات گل و بوته و شاخ و برگ و خطوط کوفی و ثلث است. کاشیهای بقعه نیز بسیار زیبا و دارای رنگ و لعاب مخصوص میباشد لیکن متأسفانه قسمت عمده آن رطوبت شده و یا از بین رفته است.

کتیبه های گچ بری توسط استادی هنرمند بنام محمد شاه نقاش تهیه شده و استاد حجار بنا که نام خود را ذیل کتیبه سنگی آورده سراج نام داشته و در

## اخبار گوناگون

### مذاکره نفتی بین ایران و عربستان

اخیراً هیئتی از کارشناسان نفت بریاست آقای دکتر منوچهر اقبال رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران عازم جدّه شد تا پیرامون مسائل نفتی مورد علاقه دو کشور مذاکره بعمل آورد.

### امضای قرارداد فروش مواد نفتی با افغانستان

هفته گذشته بدنبال مسافرت هیئت افغانی بایران قرارداد فروش و تحویل مواد نفتی مورد نیاز آن کشور بامضاء رسید به موجب این قرار داد در سال جاری حدود ۲۵ هزار تن از سه فرآورده اصلی نفتی (بنزین موتور- نفت سفید، نفت گاز) از طرف شرکت ملی نفت ایران تحویل کشور افغانستان خواهد شد.

### هیئت بازرگانی هلند

در پائیز سال جاری هیئت اقتصادی و بازرگانی هلند بایران خواهد آمد هیئت مزبور طی مذاکراتی قرار است مقدمات انعقاد یک قرارداد بازرگانی را فراهم سازد طبق آمار تجارت خارجی هلند سالیانه مقداری خشکبار، کتیرا، قالی، سرب و نفت از ایران خریداری می کنند و در عوض کائوچو، رادیو، لوازم برقی، دارو، ماشین آلات کشاورزی و دو چرخه بایران میفرستند.

### قرارداد بازرگانی ایران و ژاپن

ایران و ژاپن قرارداد بازرگانی منعقد میکنند در مذاکراتی که بعمل آمد دولت ژاپن تعهد کرده است که با اتحادیه وارد کنندگان خود مذاکره نماید و تسهیلات لازم را برای واردات بیشتر کالا از ایران فراهم سازد در قرار داد جدید شرایط تازه روابط بازرگانی دو کشور مشخص میشود.

### کارآموز ذوب آهن

سال آینده پیش از یک هزار نفر کارآموز صنعت ذوب آهن بکشورهای شوروی، هندوستان، و سایر کشورهایی که حاضر بتعلیم دادن کارآموزان ایرانی باشند اعزام خواهند شد برنامه این کارآموزان طوری تنظیم شده که در شروع بهره برداری از کارخانه برای پستهای فنی آمادگی داشته باشند.

### سرمایه گذاری ایران و هند

یک شرکت هندی مقیم بمبئی پیشنهاد کرد حاضر است برای تأسیس کارخانه نورد و ساخت لوازم یدکی اتومبیل در ایران سرمایه گذاری کند.

### کارخانه تهیه آرد ماهی

چند شرکت سرمایه گذار خارجی با توجه باین که دولت در رشته احداث صنایع وابسته به شیلات سرمایه گذاری خواهد کرد آماده هستند که بامشارکت ایران در پروژه های عمرانی وابسته به

شیلات سرمایه های خود را بکار اندازند و اولین طرح عمرانی و تولیدی احداث کارخانه آرد ماهی با سرمایه یک شرکت امریکائی به مرحله توافق رسیده است و نیز طرح کارخانه تهیه کنسرو بصورت اتوماتیک ماشینی و فروش محصولات ماهی و میگوی ایران بممالک خارج در دست بررسی است.

### شهریه مدارس

وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد مدارس تهران حق ندارند میزان شهریه خود را افزایش دهند معیار پرداخت شهریه به میزان سالهای گذشته است و این قاعده در دبیرستانهای دولتی و نیمه ملی نیز اجرا خواهد شد و مسئولان دبیرستانها نباید از دانش آموزان شهریه اضافی مطالبه کنند بعلاوه تعیین شهریه دانش آموزانیکه در سال اول دبیرستان ثبت نام می کنند باید با توجه بوضع مالی و نیز سطح معدل آنان صورت بگیرد. دانش آموزانیکه در سال ششم ابتدائی بامعدل خوب قبول شده باشند از تخفیف شهریه بر خوردار خواهند بود و شهریه دانش آموزان بی بضاعت نیز با توجه بامکانات مالی آنان دریافت می شود.

### صدور کفش با فریقا

۷۰ هزار کفش ماشینی به کشورهای ایتوپی (حبشه) و تانزانیا صادر میشود این معامله در اثر مسافرت نماینده اعزامی کارخانجات کفش ملی با فریقا بمنظور بازاریابی انجام گرفته است،

## خبرهای اصفهان

### نخست وزیر در اصفهان

روز سه شنبه هفته گذشته آقای نخست وزیر با اتفاق تیمسار سپهدر یاحی وزیر اسبق کشاورزی و سفیر کبیر فعلی ایران در دربار هلند و آقای ولیان وزیر اصلاحات ارضی باصفهان وارد و در فرودگاه مورد استقبال تیمسار سر لشکر حاتم فرمانده مرکز توپخانه و آقای افراسیابی کفیل استانداری و روسای ادارات و محترمین شهری قرار گرفتند، آقای نخست وزیر و همراهان از فرودگاه مستقیماً باهلی کسوپتر بچهار محال و از آنجا بچال شتر عزیمت نمودند در شهر کرد آقای حجت فرماندار کل و نمایندگان چهار محال و بختیاری از نامبردگان استقبال کردند.

در شهر کرد شرکت سهامی زراعی بنام والا حضرت شاهدخت شهناز پهلوی افتتاح شد. در این شرکت ۲۰۸ سهامدار در منطقه ای بوسعت ۲۱۵۸ هکتار فعالیت دارند، آقای نخست وزیر و همراهان بعد از ظهر همان روز باصفهان مراجعت نمودند و از دانشگاه اصفهان بازدید کردند.

### وزیر خارجه پاکستان در اصفهان

هفته گذشته آقای ارشد حسین وزیر امور خارجه پاکستان و همراهان باصفهان وارد و پس از بازدید از آثار باستانی و شرکت در ضیافت

حاضر حدود ۴۵۰ هزار تن می باشد و بحدود یک میلیون تن خواهد رسید.

### آغاز بهره برداری از کارخانه نساجی ایران

کارخانه شماره ۲ نساجی مازندران شروع به بهره برداری کرد این کارخانه میتواند تا حدود ۳۵ میلیون متر پارچه نخی و انواع پارچه های الیافه صنعتی تولید کند تا دو ماه دیگر نیز محصول پارچه پشمی این کارخانه بازار خواهد آمد و میزان محصول قسمت بافندگی پشم در سال اول ۷۰۰ هزار متر پیش بینی شده است.

### اعتبار تازه شوروی بایران

طبق دومین موافقتنامه همکاری های فنی و اقتصادی ایران و شوروی، دولت شوروی اعتباری ۱۲ ساله با بهره ۲٫۵ درصد برای خرید ماشین آلات و تجهیزات و خدمات لازم جهت اجرای طرح های مورد توافق راجع به کارخانه ذوب آهن در اختیار دولت ایران قرار میدهد و این اعتبار از محل صدور گاز سرب، روی و کالاهای صنعتی ساخت ایران مستهلك خواهد شد، با امضاء موافقتنامه جدید همکاری های فنی و اقتصادی ایران و شوروی تا حال در حدود هفتصد میلیون دلار اعتبار از جانب دولت شوروی در اختیار دولت ایران قرار گرفته است.

کفش های مورد معامله تا ۳ ماه دیگر بی بازارهای افریقا خواهد رسید و انتظار می رود در این زمینه معاملات بزرگتری نیز انجام شود.

### بیمه اجباری اتومبیلها

کلیه وسائط نقلیه کشور در مقابل تصادفات اجباراً بیمه خواهند شد. با این اقدام پرداخت خسارت اتومبیل هایی که تصادف میکنند و نیز هزینه درمان کسانی که در تصادفات اتومبیل ها آسیب می بینند بعهدہ بیمه خواهد بود لایحه قانونی بیمه که در مجلس شورای ملی تصویب شده اکنون در کمیسیون در مجلس سنا تحت بررسی است.

### دو کارخانه جدید قند

طرح تأسیس دو کارخانه جدید قند در خوی و لرستان در دست اجراست احداث کارخانه خوی بوسیله سرمایه گذاران خصوصی و کارخانه قند لرستان وسیله سازمان مرکزی شرکتهای وابسته بوزارت اقتصاد بمرحله اجرا گذاشته میشود.

### تولید نیشکر

بر اساس برنامه ای که جهت توسعه کشت نیشکر در دست تهیه است سطح کشت نیشکر بدو برابر افزایش مییابد و میزان محصول نیشکر به حدود یک میلیون تن خواهد رسید، سطح مزارع نیشکر در اهواز ظرف پنج سال آینده به بیش از دو برابر افزایش خواهد یافت محصول آن در حال

کفیل استانداری شیراز عزیمت کردند.

**سمینار رابطین**

سمینار رابطین آموزش و بهداشت مدارس در اداره کل بهداری استان تشکیل شد در این سمینار یکصد نفر از بانوان و آقایان آموزگاران و دبیران حضور داشتند. و در اطراف هدفهای تعلیم و تربیت و ساختن شخصیت اطفال با توجه به جنبه‌های سازندگی سخنرانی‌هایی ایراد گردید.

**مشورت در ثبت نام**

**دانش آموزان**

در دفتر مدیر کل آموزش و پرورش جلسه‌ای بمنظور تبادل نظر در ثبت نام دانش آموزان تشکیل شد در این جلسه رؤسای دبیرستانهای دولتی و مسئولان اداری شرکت داشتند و قرار شد کمیسیون خاصی مرکب از چند نفر از رؤسای دبیرستانهای پسرانه و دخترانه و مسئولان اداری و

دارنده امتیاز و مدیر مسئول :

**سید نجم وحید**

اشتراک سالانه ۲۵۰ ریال

شش ماهه ۱۳۰ ریال - سه ماهه ۷۰ ریال

دفتر: خیابان شاه - کوی جم

شماره ۵۷-۵۵

تلفن } ۴۱۸۲۸  
          } ۴۲۲۶۹

شرکت سهامی چاپ وحید

واهنمایان تعلیماتی تا پایان شهریور ماه تشکیل و موضوع زیر نظر آنان انجام گیرد.

**کوچ رو ستائیان اطراف سد شاه عباس کبیر**

چون قرائیکه در مسیر رود خانه و اطراف سد شاه عباس کبیر قرار دارند با تکمیل و بهره برداری از سد مزبور بزیر آب خواهد رفت لذا از حالا اقداماتی در جریان است که برای تهیه محل سکونت اهالی فعلی این قرار و پرداخت خساراتی که بآنها وارد میاید محل مناسب و اعتبار لازم منظور گردد.

**کنکور دانشکده علوم**

کنکور دانشکده علوم دانشگاه اصفهان با شرکت ۶۹۹ پسر و ۲۴۸ دختر که ۱۵۵ نفر از دختران شرکت کننده اصفهانی بودند در دانشکده ادبیات انجام یافت نتیجه کنکور پزشکی در نیمه اول مرداد و نتایج رشته‌های دیگر در نیمه دوم همان ماه اعلام خواهد شد

شرکت کنندگان در کنکور با ۱۳۵ دقیقه وقت بایستی به ۳۸

سئوال فیزیک ، شیمی ، ریاضی و چندین سئوال ادبی و زبان انگلیسی پاسخ دهند.

بمجرد توزیع سئوالات کنکور سه نفر از شرکت کنندگان دچار سرگیجه شدند که از جلسه خارج و در بهداری موقت تحت درمان قرار گرفتند.

**افتتاح فروشگاه تعاونی پیشاهنگان**

فروشگاه شرکت تعاونی پیشاهنگان هنرستان صنعتی اصفهان توسط مدیر کل آموزش و پرورش استان اصفهان گشایش یافت.

**دانشکده علوم دارویی**

دانشگاه اصفهان اعلام کرد که دیپلمه‌های طبیعی و ریاضی را برای دانشکده علوم دارویی که برای اولین بار در ایران تأسیس میشود می پذیرد دانشجویان پس از چهار سال تحصیل در این دانشکده باخذ درجه لیسانس نائل میشوند و میتوانند با این مدرک تحصیل امتیاز داروخانه کسب کنند و یا در کارخانجات دارویی و یا اقتصاد کنترل دارویی بکار مشغول شوند.

**ظل السلطان**

نوشته محقق دانشمند آقای حسین

سعادت نوری در سیصد صفحه

به ارزش چهل ریال منتشر شد

انتشارات وحید